

مباحثی پیرامون

نواقض اسلام

(اموری که یک شخص را از دایره‌ی اسلام خارج می‌گردانند)

مؤلف:

عبدالعزیز طریفی

مترجم:

محمد ابراهیم کیانی

٢٠ المكتب التعاوني للدعوة والإرشاد وتوعية الجاليات بالربوة، ١٤٣٢ هـ

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

الطريفي، عبد العزيز

الاعلام بشرح نواقض الإسلام (فارسي). / عبد العزيز الطريفي؛ مسلم ايباني - الرياض، ١٤٣٢ هـ

٢١ × ١٤.٨ سم

ردمك: ٩-٢٣-٨٠٨٣-٦٠٣-٩٧٨

١- الإسلام - دفع مطاعن ٢- العقيدة الإسلامية أ. إيباني، مسلم (مترجم) ب. العنوان

١٤٣٢ / ١٣٤٤

ديوي ٢٤٠

شناسنامه كتاب

نام كتاب:	مباحثي پيرامون نواقض اسلام
تأليف:	عبدالعزیز طریفی
ترجمه:	محمد ابراهيم كيانی
سال چاپ:	١٣٩٢ هـ. ش / ١٤٣٥ هـ. ق
نوبت چاپ:	دوم

www.aqeedeh.com

www.islamhouse.com

www.sadaislam.com

www.videofarsi.com

www.islamtxt.net

www.mowahedin.com

سایت های مفید:



Mowahedin Group

contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

مقدمه	۵
شرح نواقض اسلام	۹
معنی کلمه نواقض	۱۰
اهتمام علما به بیان حکم مرتد (برگشته از دین)	۱۱
ناقض اول: [شُرک در عبادت الله]	۱۲
شُرک به الله، بر دو نوع است:	۱۵
شُرک اکبر بر چهار نوع است:	۱۷
طاغوت چیست و به چه کسی گفته می شود؟	۲۱
انواع محبت و حکم هر کدام	۲۵
نوع دوم: شُرک اصغر	۲۷
آیا شُرک اصغر در آخرت بخشیده خواهد شد؟	۲۸
چگونگی شناخت شُرک اصغر	۲۹
انواع شُرک اصغر	۳۰
حالت های واردن شدن ریا در کارها و حکم هر کدام:	۳۴
حکم خودداری از کار نیک از ترس اینکه ریا باشد	۳۶

- ناقض دوم: [کسی که میان خود و الله، واسطه‌هایی قرار دهد، آن‌ها را بخواند و از آنان درخواست شفاعت کند و بر آن‌ها توکل نماید، به اجماع، کافر است] ۳۷
- شفاعت در کتاب الله و سنت پیامبر ﷺ به دو صورت آمده است..... ۴۱
- ناقض سوم: [حکم کسی که مشرکان را کافر نداند یا در کفرشان شک کند یا مذهب و آیین آنان را درست بیندارد]..... ۴۳
- دعوت به سوی آزادی و وحدت بین ادیان و حکم آن ۴۴
- خلاصه نواقض سوم..... ۴۷
- ناقض چهارم: [کسی که معتقد باشد روش و حکم غیر از رسول الله ﷺ از روش و حکم پیامبر ﷺ کامل‌تر یا بهتر است، کافر می‌باشد؛ و نیز کسی که حکم طاغوت (غیرالله) را از حکم پیامبر ﷺ برتر می‌داند] ۴۸
- ناقض پنجم: [هرکس، حکم یا رهنمودی از احکام یا رهنمودهای ابلاغی پیامبر ﷺ را بد بداند و از آن متنفر باشد، کافر است؛ هرچند خود، به آن عمل کند] ۵۶
- ناقض ششم: به ریشخند گرفتن چیزی یا بخشی از دین پیامبر ﷺ و مسخره کردن پاداش یا مجازات آن یا آیات الله، کفر است] ۵۹
- اگر قصد مسخره کننده، شوخی باشد حکم آن چیست؟ ۶۰
- مسخره کردن دین الهی از نشانه‌های منافقان و کافران..... ۶۲
- در حکم مسخره کردن از دین، اعتقاد شخص شرط نیست که با نیت بد یا خوب انجام گرفته باشد ۶۳
- مسخره کردن بر دو نوع است: آشکار و کنایه ۶۴
- خطورت استهزاء به دین و شعائر آن و حکم همنشینی با مسخره کنندگان ۶۴
- حکم مسخره کننده به اجماع مسلمانان، کفر می‌باشد..... ۶۵

حکم مسخره کردن صحابه (یاران پیامبر) و انواع آن ۶۶

مسخره کردن صحابه رضی الله عنهم و ناسزا گفتن به آن‌ها، بر چند گونه است: ۶۶

حکم مسخره کردن علما و نیکوکاران و صالحان ۶۶

ناقض هفتم: [سحر است که از آن جمله منصرف کردن و علاقه‌مند ساختن بین اشخاص با سحر به طور کاذب می‌باشد و هرکس انجامش دهد یا به آن راضی شود، کافر است] ۶۹

معنای سحر در لغت و اصطلاح: ۶۹

آیا سحر و ساحری حقیقت دارد؟ ۷۰

شرک بودن سحر و ساحری از دو جهت می‌باشد ۷۱

انواع سحر و حکم آن ۷۱

حکم ساحر در اسلام ۷۲

ناقض هشتم: [دوستی با مشرکان و یاری رساندن به آنان در برابر مسلمانان] ۷۶

دوستی و دشمنی به خاطر الله، از استوارترین ریسمان‌های ایمان ۸۵

نکته: حکم کمک گرفتن از کفار در جنگ با گروهی دیگر از کفار ۸۵

ناقض نهم: [هرکس معتقد باشد که برای برخی از مردم، گنجایش یا اجازه‌ی خروج

از شریعت محمد صلی الله علیه و آله وجود دارد، - مانند گنجایشی که برای خروج خضر از

شریعت موسی علیه السلام وجود داشت - کافر است] ۸۷

حکم کسی که یکی از احکام موجود در قرآن یا سنت ثابت شده را انکار کند ۸۹

ناقض دهم: [روی گردانی از دین الله متعال، به گونه‌ای که نه آن را فراگیرد و نه به آن

عمل کند] ۹۰

مقصود و معنای روی گردانی ۹۱

انواع روی گردانی از دین الهی ۹۳

- ۹۴ آیا کسی بخاطر ندانستن و فرانگرفتن دین معذور است؟
- ۹۵ آیا بین شوخی و جدی بودن یا ترس داشتن در این نواقض عذر می باشد؟
- ۹۶ حکم کسی که جاهل باشد و آگاهی به این نواقض نداشته باشد چیست؟
- ۱۰۰ حکم کفر شخص معین
- ۱۰۲ حکم کسی که در ارتکاب این نواقض تأویل و توجیه داشته باشد چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

الحمد لله أحمدده حقّ حمده وأصلی وأسلم علی نبیه وعبدہ وعلی آلہ وصحبہ؛ أما بعد:

الله متعال، عمل به شریعتش و پیروی از پیامبرش را واجب فرموده است. این، راه مستقیمی است که کج اندیشی و باورهای نادرست به آن راه ندارد؛ بلکه فروغی است که کوری چشم‌ها را می‌زداید و به روح و روان، طراوت و تازگی می‌بخشد و دل‌ها را زنده می‌گرداند. هرکس، این راه را در پیش بگیرد، رستگار می‌گردد و هرکس، از این راه منحرف شود یا راه دیگری برگزیند، به هلاکت می‌رسد.

مخالفان این شریعت از روشنایی و نور حیات بخش آن بی بهره مانده اند؛ لذا به پایه ها و اصولی وابسته شدند که کاملاً بی اساس و سست، و به اندیشه‌هایی روی آورند که با مرگ صاحبانش، می‌میرد و در بهره جستن از شریعت جاودان بی رغبت و دل‌سرد شدند.

کتابی که پیش رو دارید، در اصل، درس‌هایی است که در شرح کتاب «نواقض الإسلام» اثر امام محمد بن عبدالوهاب ارائه داده بودم؛ برخی از دوستان به امید این که نفعتش بیشتر شود، پیشنهاد چاپ و نشر آن را به من دادند. لذا برای تحقق این امر، به بررسی و بازنگری مطالب پرداختم، مطالبی بر آن افزودم و پاره‌ای از مطالب را حذف کردم.

این کتاب، حاوی اصولی است که پایه و اساس دین، به‌شمار می‌آید؛ الله متعال برای تبیین این اصول، پیامبرانش را به سوی جن‌ها و انسان‌ها فرستاده و دینش را در قالب دو وحی^۱ نازل نموده و مردم را دو دسته گردانیده^۲ و به برپایی دین و شریعتش با زبان و شمشیر دستور داده است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند».

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه گفته است: «یعنی خواسته یا ناخواسته به بندگی من اقرار کنند».^۳

در دوران ما بسیاری از کسانی که هیچ بهره‌ای از دنیا و آخرت ندارند، کوشیده‌اند تا این اصول و زیرساخت‌های فکری و عقیدتی را آشکارا یا مخفیانه، با شبهه‌افکنی و روش‌های گوناگون از میان ببرند؛ در این میان، فتنه‌ها، به‌سان امواج پرتلاطم از فراز یکدیگر بالا می‌روند و بسیاری از کسانی که نام و رسم علم و دانش را با خود یدک می‌کشند، جز به خود و سلامت خویشان نمی‌اندیشند و از بیان حقیقت طفره می‌روند. در این شرایط دشوار که خیلی‌ها، به‌خاطر حفظ خود و منافع خویش راه بی‌خطر را برگزیده‌اند، کسانی هم یافت می‌شوند که به سلامت راه می‌اندیشند، نه به سلامت خود و منافع خویش؛ و به‌راستی به‌خاطر وجود چنین عالمان برگزیده‌ای است که دین و آیین، یاری و حفاظت می‌شود.

۱- منظور از دو وحی، نزول کتاب‌های الهی و رهنمودهای پیامبران است. درباره‌ی این امت، قرآن کریم، وحیی است که تلاوت می‌شود؛ چنان‌که سنت پیامبر ﷺ نیز نوعی وحی است. لذا منظور از دو وحی، کتاب و سنت می‌باشد. [مترجم]

۲- گروهی که دعوت حق را می‌پذیرند و گروهی که راه انکار و سرکشی را در پیش می‌گیرند. [مترجم]

۳- ابن جریر طبری در تفسیر خود، این را روایت کرده است.

شریعت الهی، برتر است و از هر آسیبی مصون می ماند؛ لذا کسی که ثروت و مقام خود را در خدمت دین و حفظ آیین الهی قرار دهد، الله متعال، جایگاه و موقعیتش را حفظ می کند و دینش را برایش نگه می دارد؛ ولی کسی که دینش را در خدمت قدرت و ثروتش قرار دهد، الله عز و جل قدرت و ثروتش را از میان می برد و دینی هم برای این شخص، باقی نمی گذارد. این، مقتضا و مفهوم سخن پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که فرموده است: «اَحْفَظِ اللّٰهَ يَحْفَظْكَ»^۱. یعنی: «شریعت الله را پاس بدار تا الله تو را حفظ کند». همان گونه که گفته اند: «هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت». زیرا هر عملی، پیامد و نتیجه‌ی درخور و شایسته اش را به دنبال دارد.

و الله متعال است که توفیق می دهد و او برای ما کافی، و بهترین کارساز است.

۱۳۲۴/۳/۴

ریاض

۱- روایت ابن عباس رضی الله عنه؛ ر.ک: صحیح الجامع (۷۹۵۷)، صحیح الترمذی از آلبنی رحمه الله، ش: ۲۴۳؛ وی، در مشکاة المصابیح، ش: ۵۳۰۲، این حدیث را صحیح دانسته است. و السنة، ح: ۳۱۶-۳۱۸. [مترجم]

شرح نواقض اسلام

نویسنده رحمه الله می گوید: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ بدان که نواقض اسلام، ده مورد است». مؤلف، به پیروی از قرآن کریم و مطابق عمل کرد پیامبر ﷺ در بسیاری از موارد از جمله نامه نگاری و کارهای دیگر، کتابش را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز کرده است. در روایتی آمده که پیامبر ﷺ دستور داده است که آغاز هر کاری با «بسم الله» باشد. گفتنی است: این روایت، ثبوتی ندارد؛ «خطیب» در «جامع» خود به نقل از مبشر بن اسماعیل از اوزاعی از زهری از ابوسلمه از ابوهریره رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده است: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يَبْدَأُ فِيهِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَهُوَ أَقْطَعُ». یعنی: «هر کار مهمی که بدون بسم الله الرحمن الرحيم آغاز شود، بُریده است (و به نتیجه نمی رسد)». این، خبر منکری^۱ است و حفاظ، آن را معلّل^۲ دانسته اند؛ صحیح این است که این روایت، مرسل^۳ و بدون لفظ «بسم الله الرحمن الرحيم» می باشد که البته این روایت نیز

۱- منکر در اصطلاح حدیث به خبری گفته می شود که مانند روایت «شاذ»، راوی اش با راویان ثقه (معتبر) مخالفت کرده باشد و چنین روایتی پذیرفته نمی شود؛ هم چنین اگر راوی دارای عدل و ضبط نباشد، هر چند در روایتش با راویان ثقه، مخالفت نکند، باز هم روایتش منکر و غیر قابل قبول است. لذا اگر راوی عادل، ضابط و حافظ، به تنهایی روایت کند، روایتش پذیرفته می شود و روایتش، منکر نیست؛ اگرچه این لغت برای آن به کار رود. خلاصه این که خبر منکر، در مخالفت، مانند خبر «شاذ» است، با این تفاوت که علاوه بر مخالفت، دارای ضعف است. [مترجم]

۲- معلّل، حدیثی است که در ظاهر، هیچ ایرادی ندارد، ولی در حقیقت، علت قادهای پوشیده ای دارد؛ یعنی علتی که در صحتش خلل ایجاد می کند. این علت، گاه در سند قرار دارد و گاه در متن. از بهترین کتاب هایی که در این زمینه به نگارش درآمده است، می توان به کتاب «العلل»، اثر علی بن مدینی، استاد بخاری، اشاره کرد. عبدالرحمن بن ابی حاتم نیز کتابی به همین نام دارد. [مترجم]

۳- مرسل، روایتی است که راوی صحابی، در سندش ذکر نشده باشد. [مترجم]

منکر است و معلّل به وهم راوی، مبشر بن اسماعیل که آن را با لفظ «بسم الله...» روایت کرده است. گروهی چون ولید بن مسلم، بقیه، خارجه بن مصعب، شعیب بن اسحاق، محمد بن کثیر، معافی بن عمران و عبدالقدوس و دیگران، این روایت را از اوزاعی با این الفاظ نقل کرده‌اند: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ...». یعنی: «هر کار مهمی که آغازش با حمد و ستایش الله نباشد، ناقص است». کسانی که آن را با لفظ «بسم الله» ذکر کرده‌اند، دچار وهم و اشتباه شده‌اند؛ مانند زیلعی، عراقی، سیوطی و... ناگفته نماند که برخی از متأخرین، در این باره، تساهل نموده و این روایت را حسن دانسته‌اند.

پس به این نتیجه می‌رسیم که امر به آغاز کارها با «بسم الله...» در روایت مذکور، ثبوتی ندارد و آنچه از پیامبر ﷺ در این باره ثابت شده، این است که آن بزرگوار نامه‌هایش و سایر کارها را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می‌کرد. همان‌گونه که بخاری و مسلم از عبدالله بن عباس از ابوسفیان رضی الله عنه نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ در نامه‌اش به "هرقل" چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد، فرستاده‌ی الله به هرقل، بزرگ روم...».

معنی کلمه نواقض

نواقض، جمع ناقض است؛ و ناقض یعنی نقض‌کننده و نابودکننده که وقتی بر چیزی عارض شود، آن را نابود یا خراب می‌گرداند. همچنان که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا﴾ [النحل: ۹۲].

«مانند آن زنی نباشید که نخ‌های تابیده‌اش را پس از تابیدن محکم، باز می‌کرد».

یعنی هرچه رشته است، از میان می‌برد.

به عنوان مثال: گفته می‌شود: «نواقض وضو»، یعنی چیزهایی که وضو را باطل می‌کند. و نواقض اسلام نیز به اعمالی گفته می‌شود که وقتی مسلمانی، آن را انجام دهد، اسلامش را خراب و نابود می‌کند، یعنی از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌شود.

اهتمام علما به بیان حکم مرتد (برگشته از دین)

مؤلف در این کتاب، ده مورد از نواقض اسلام را برشمرده است؛ ناگفته نماند که نواقض اسلام بیش از این‌هاست. همان‌گونه که علما در زمینه‌ی مسأله‌ی ارتداد (برگشتن از دین) و حکم مرتد، انواع گوناگونی از خروج مسلمان از دایره‌ی اسلام را ذکر کرده‌اند که به سبب آن، جان و مال مرتد، حلال می‌شود. لذا مؤلف رحمه‌الله مهم‌ترین و رایج‌ترین نواقض اسلام را که مورد اتفاق علماست، ذکر کرده است.

علمای حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی، بخشی از کتاب‌های فقه را به بیان احکام مرتد اختصاص داده‌اند و در آن صورت‌های گوناگون کفر و انواع اعتقادی، گفتاری و کرداری آن که باعث خروج مسلمان از دایره‌ی اسلام می‌شود ذکر کرده‌اند، که می‌توانید برای تفصیل بیشتر، به این کتاب‌ها مراجعه کنید. مفصل‌ترین کتاب‌هایی که در این زمینه به‌نگارش درآمده، کتاب‌هایی است که علمای حنفی نوشته‌اند و انواع و صورت‌های گوناگون کفر را برشمرده و توضیح داده‌اند. این‌جاست که باید بدانیم وقتی دلایل موجود، نشان‌گر این بود که فلان‌عمل، ناقض اسلام است، لازمه‌اش، حلال دانستن آن عمل نیست؛ یعنی این‌گونه نیست که هرکس، این عمل کفرآمیز را حلال بداند، کافر است و هرکس، حلالش نداند، کافر نیست؛ زیرا وقتی عملی ناقض اسلام بود، همین‌که کسی، آن را انجام دهد، کافر می‌شود. لذا زنا، شراب‌خواری، دزدی و قتل ناحق و امثال آن جزو نواقض اسلام نیست. چون کسی که مرتکب عمل حرامی می‌شود، از دو حال خارج نیست: اگر به حلال بودن چنین اعمالی معتقد باشد، کافر است و اگر به‌رغم این‌که کارهای حرام را حلال نمی‌داند، ولی مرتکب اعمال حرام می‌شود، کافر نیست. به عبارت

دیگر حلال دانستن کارهای حرام، کفر است؛ گرچه مرتکب این کارها نشود. ارتکاب نواقض اسلام نیز کفر است؛ گرچه به حلال بودن این نواقض معتقد نباشد. لذا ارتکاب گناهان کبیره، جزو نواقض اسلام نیست و حلال دانستن کارهای حرام، نقض اسلام محسوب می‌شود. البته این هم مقید به عدم جهل و اتمام حجت است که این‌جا، مجال بررسی آن نیست.

ناقض اول: [شرک در عبادت الله]

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

«همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر که بخواهد می‌بخشد».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«به‌راستی هر کس به الله شرک ورزد، الله بهشت را بر او حرام نموده و جایگاهش دوزخ است و ستمکاران هیچ یاورى ندارند».

از آن جمله، ذبح (قربانی کردن) برای غیر الله می‌باشد؛ مانند کسی که برای جن یا قبر، قربانی می‌کند.

شرک، بدین معناست که کسی یا چیزی را در ربوبیت و الوهیت، شریک الله می‌سازند که غالباً شرک در الوهیت، بیش از شرک در ربوبیت است.

شرک، بزرگ‌ترین معصیت و نافرمانی از الله متعال است و بیش‌ترین جرم را در میان نواقض اسلام دارد. الله متعال، به‌روشنی بیان فرموده که گناه شرک را برای هیچ مشرکی نمی‌بخشد، مگر این‌که توبه نماید. چنان‌که مشهور است برخی از اعمال نیک، کفاره‌ی

گناهان بزرگ محسوب می‌شود، ولی گناه شرک، هیچ کفاره‌ای ندارد؛ و تنها عاملی که باعث بخشش این گناه می‌گردد، این است که مشرک، از شرک خود توبه کند. از این رو الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

«همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر که بخواهد می‌بخشد».

شرک، ظلم و گناه بسیار بزرگی است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲].

«امنیت، از آن کسانی است که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند؛ آنان، هدایت‌یافته‌اند».

احمد، بخاری و مسلم از سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبدالله روایت کرده‌اند که وقتی این آیه - یعنی آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی «انعام» - نازل شد، مفهوم این آیه برای اصحاب پیامبر ﷺ، دشوار بود. از این رو گفتند: چه کسی از ما، بر خویشتن، ستم نمی‌کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن‌گونه که شما می‌پندارید، نیست؛ بلکه مفهومش مانند سخن لقمان به فرزند اوست: ﴿يَبْنُى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۱».

امام احمد و بخاری و مسلم از منصور از ابوائل از عمرو بن شرحبیل از عبدالله روایت کرده‌اند: «سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقُكَ، قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ». یعنی: عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: از پیامبر ﷺ پرسیدم: بزرگ‌ترین گناه نزد الله چیست؟ فرمود: «این‌که کسی یا چیزی را با

۱- لقمان: ۱۳؛ یعنی: «ای پسر عزیزم! به الله شرک نورز؛ بی‌گمان شرک، ستم بزرگی است».

الله، شریک قرار دهی، حال آن‌که الله، تو را آفریده است». عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: گفتم: به‌راستی که این، گناه بزرگی است.

چرا بزرگ‌ترین گناه و بدترین ظلم نباشد در حالیکه شرک، برابر و همسان دانستن مخلوق است با خالق هستی؟ شرک، عیبی بزرگ و نکوهیده می‌باشد که الله متعال، خود را از آن پاک و دور دانسته است؛ لذا هرکس به الله شرک ورزد، به مخالفت با او برخاسته و کاستی و عیبی را به الله نسبت داده که شایسته‌ی او نیست؛ زیرا الله متعال، از هر عیب و نقصی، پاک و منزّه است. الله عزّوجلّ، خود از حال و روز مشرکان و سخنانی که روز قیامت به معبودان باطل خویش می‌گویند، خبر داده و فرموده است:

﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ﴾ تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ اِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾ [الشعراء: ۹۶-۹۸].

«و در دوزخ در حالی که با هم مشاجره می‌کنند، (به معبودان خویش) می‌گویند: سوگند به الله که ما در گمراهی آشکاری بودیم، چون شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم».

بهشت بر مشرک، حرام است؛ همان‌گونه که الله عزّوجلّ می‌فرماید:

﴿اِنَّهُۥٓ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَاۤوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«به‌راستی هر کس به الله شرک ورزد، الله بهشت را بر او حرام نموده و جایگاهش دوزخ است و ستمکاران هیچ یابوری ندارند».

همه‌ی اعمال مشرک، تباه می‌گردد:

﴿وَلَوْ اُشْرِكُوْا لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ﴾ [الانعام: ۸۸].

«و اگر شرک بورزند، اعمالشان نابود می‌شود...».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لَيْنٌ أَشْرَكَتْ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [الزمر: ۶۵].

«اگر شرک بورزی، به‌طور قطع عملت نابود و تباه می‌شود».

عمل که در این آیه شامل همه اعمال انسان می‌باشد، یعنی همه‌ی اعمال صالح تباه می‌شود. و چیزی جز شرک اکبر، نمی‌تواند همه‌ی اعمال را نابود کند.

جان و مال مشرک، حلال می‌باشد؛ جز در مواردی که شریعت، مستثنا کرده است، مانند کافر ذمی و هم‌پیمان.^۱ الله عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید:

﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾ [التوبة: ۵].

«پس مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید و آنان را به‌اسارت بگیرید و محاصره نمایید و در هر کمین‌گاهی به کمینشان بنشینید».

شرک به الله، بر دو نوع است:

۱- شرک اکبر

۲- شرک اصغر

نوع اول، یعنی شرک اکبر، انسان را از دایره‌ی اسلام بیرون می‌کند و کسی که دارای چنین شرکی باشد، اگر از شرک خود توبه نکند و در حال شرک بمیرد، همیشه و جاوید در آتش دوزخ خواهد ماند. شرک اکبر، این است که انسان یکی از انواع عبادت‌ها را برای غیر خالق انجام دهد؛ مانند قربانی کردن برای غیرالله، برای قبرها و اولیا و بندگان نیک الله، یا برای جن‌ها و شیاطین؛ فرقی نمی‌کند که این کار را از روی رغبت و علاقه به آنان انجام دهد یا از ترس و خوف آن‌ها که مبادا آسیب یا زبانی به او برسانند! مانند بسیاری از مردم

۱- ذمی، به کافری گفته می‌شود که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و در قبال وظایفی که دارد، از حقوق شهروندی برخوردار است. هم‌پیمان، کافری است که خارج از قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و با مسلمانان، هم‌پیمان است، و در جنگ نیست. [مترجم]

که در این دوران، برای دفع ضرر یا جلب منفعت در مواردی که فقط از الله متعال ساخته است، به غیر او امید می‌بندند و کنار قبور صالحان، قربانی می‌کنند!

الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [يونس: ۱۸].

«و جز الله چیزهایی را می‌پرستند که نه زبانی به آنان می‌رسانند و نه سودی؛ و می‌گویند: «اینها شفیعان ما نزد الله هستند». بگو: آیا به گمان خود الله را (از وجود شفیعیانی) آگاه می‌سازید که او در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟! الله از شرکی که به او می‌ورزند، پاک و برتر است».

شرک، برابر دانستن مخلوق با خالق است؛ همان‌گونه که الله متعال، از مشاجره‌ی مشرکان در دوزخ با یکدیگر خبر داده و فرموده است:

﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ﴾ [تَاللَّهِ إِنَّ كُتَّاءَ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ] ﴿۹۷﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۹۸﴾ [الشعراء: ۹۶-۹۸].

«و در دوزخ در حالی که با هم مشاجره می‌کنند، (به معبودان خویش) می‌گویند: سوگند به الله که ما در گمراهی آشکاری بودیم، چون شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم».

لذا شرک، برابر دانستن مخلوق با خالق در تعظیم و محبتی است که روح عبادت و درون‌مایه‌ی بندگی است.

شرک اکبر بر چهار نوع است:

اول: شرک در دعا

شرک در دعا، این است که غیر الله را مانند الله ﷻ بخواند؛ فرقی نمی‌کند که دعا، دعای مسألت (درخواست) باشد یا دعای عبادت. لذا هرکس که مخلوقی را مانند الله ﷻ بخواند، به الله شرک ورزیده است. الله متعال درباره‌ی این نوع شرک می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنکبوت: ۶۵].

«پس هنگامی که سوار کشتی می‌شوند، الله را خالصانه و مخلصانه به دعا می‌خوانند و چون آن‌ها را به خشکی (می‌رساند و) نجات می‌دهد، آن‌هنگام است که شرک می‌ورزند».

کسی که منظورش از دعا، کسب منفعت یا دفع ضرر باشد، دعایش، دعای درخواست (مسألت) است. و کسی که قصدش خضوع و فروتنی یا خاکساری در برابر الله ﷻ باشد، دعایش، دعای عبادت است. در هر دو نوع دعا، چه دعای عبادت و چه دعای درخواست، جایز نیست که توجه دعاکننده، به سوی غیرالله باشد.

دعا، یکی از بزرگ‌ترین عبادت‌ها و برترین اعمالی است که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله ﷻ می‌باشد. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶].
«و چون بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعاکننده را بدان‌گاه که مرا می‌خواند، اجابت می‌کنم».

هم‌چنین به بندگان‌ش دستور داده است که او را بخوانند و درخواست خود را نزد او ببرند:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم. بی‌شک

آنان که از عبادت من سرکشی می‌کنند، به زودی خوار و سرافکننده وارد دوزخ خواهند شد».

امام احمد و صاحبان «سنن» از ذر از یُسَیع از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ». یعنی: «دعا، همان عبادت است». و سپس این آیه را خواند:

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي﴾ [غافر: ۶۰].

«...مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم. بی‌شک آنان که از عبادت من سرکشی می‌کنند...».

از این رو هرکس، از غیرالله چیزی بخواهد که فقط در گستره‌ی قدرت الله است، مشرک می‌باشد؛ به عبارت دیگر کسی که مخلوق را می‌خواند و از او چیزی می‌خواهد که فقط از الله متعال ساخته است، مشرک است؛ همان‌گونه که الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷].

«و هرکس، معبود دیگری با الله بخواند، که هیچ دلیل و برهانی بر حقانیت آن ندارد جز این نیست که حسابش نزد پروردگار اوست. بی‌گمان کافران رستگار نمی‌شوند».

دوم: شرک نیت (شرک اراده و قصد)

این نوع شرک، شرکی است که اصل قصد و اراده‌ی انسان از عملی که انجام می‌دهد، غیرالله می‌باشد؛ یعنی همه‌ی اعمالش را برای غیرالله انجام می‌دهد. الله متعال درباره‌ی این نوع شرک می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوفٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ [۱۵] أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [هود: ۱۵-۱۶]

«کسانی که خواهان زندگی دنیا و زیور و زینتش هستند، نتیجه‌ی اعمالشان را به‌طور کامل در دنیا به آنان می‌دهیم و در آن هیچ کم و کاستی نخواهند دید. چنین کسانی در آخرت بهره‌ای جز آتش ندارند و دستاوردهایشان در آن‌جا بر باد می‌رود و اعمالشان نابود می‌شود».

لذا قرآن کریم، شرک و کفر را اساسی‌ترین عامل نابود شدن اعمال و برباد رفتن کارهای انسان برشمرده است. از این‌رو هرکس تنها هدفش از عمل، دنیا باشد، الله عز و جل او را در دنیا به خواسته‌اش می‌رساند و آن‌چه از دنیا می‌خواهد، به او می‌دهد؛ ولی عملش نزد الله برباد می‌رود و در آخرت چیزی جز آتش نصیبش نمی‌شود.

ناگفته نماند که ورود یا وجود برخی از نیت‌های بد در نیت یا قصد بنده در پاره‌ای از اعمالش، جزو شرک اصغر به‌شمار می‌آید که انسان را از اسلام، اخراج نمی‌کند؛ البته از اجر و پاداش او می‌کاهد و گاه عمل او را به‌کلی تباه می‌گرداند، بی‌آن‌که او را از دایره‌ی اسلام بیرون نماید.

سوم: شرک اطاعت

شرک اطاعت، به معنای برابر دانستن غیرالله با الله در تشریع و حکم کردن است. تشریع (حکم کردن) حقی است که الله متعال، آن را ویژه‌ی خود قرار داده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ۴۰].

«حکم کردن (تشریع و فرمانروایی) تنها از آن الله است».

الله متعال، درباره‌ی این نوع شرک، می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«آیا معبودانی دارند که برای آنان دین و آیینی ساخته‌اند که الله به آن فرمان نداده است؟».

لذا هرکس معتقد باشد یا ادعا کند که کسی جز الله - مثلاً یکی از علما یا حکام - حق تشریع دارد، در حقی که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد، به او شرک آورده و به آن‌چه از سوی الله نازل شده، کفر ورزیده است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱].

«اهل کتاب، دانشمندان و راهبان‌شان و مسیح پسر مریم را به جای الله، به خدایی گرفتند؛ حال آن‌که تنها دستور داشتند یگانه معبود برحق را عبادت نمایند که هیچ معبود برحق جز او وجود ندارد. الله از آن‌چه به او شرک می‌ورزند، پاک و منزّه است».

در معنا و تفسیر این آیه، ترمذی، ابن جریر و طبرانی و دیگران، از عبدالسلام بن حرب از غطف بن اعین از مصعب بن سعد از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت کرده‌اند که وی (عدی بن حاتم) می‌گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و دیدم که این آیه را می‌خواند؛ فرمود: «آن‌ها، دانشمندان و راهبان‌شان را عبادت نمی‌کردند؛ بلکه هرچه این‌ها برایشان حلال قرار می‌دادند، آن‌ها نیز آن را حلال می‌پنداشتند و آن‌چه که علمایشان حرام می‌گفتند، ایشان هم آن را حرام قلمداد می‌کردند».

این حدیث را دارقطنی و برخی دیگر از حفاظ، ضعیف دانسته‌اند؛ ترمذی درباره‌ی "غطف" گفته است: در روایت حدیث، معروف نیست.

ابن جریر در تفسیرش از طریق ابوالبختری از حذیفه درباره‌ی این آیه روایت کرده است: «آنان، علما و راهبان‌شان را نمی‌پرستیدند؛ بلکه در زمینه‌ی معاصی از آن‌ها اطاعت می‌کردند».

و از همین طریق، روایت است: «آن‌ها، دانشمندان و راهبان‌شان را عبادت نمی‌کردند؛ بلکه هرچه علما برایشان حلال قرار می‌دادند، آن‌ها نیز آن را حلال می‌پنداشتند و آن‌چه علما حرام می‌گفتند، ایشان هم آن را حرام قلمداد می‌کردند».

ناگفته نماند که شنیدن حدیث یا سماع ابوالبختری، سعید بن فیروز از حذیفه ثابت نیست.

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰].

«مگر نمی‌بینی کسانی را که گمان می‌برند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند و حال می‌خواهند طاغوت - غیرالله - را داور قرار دهند، حال آن‌که دستور یافته‌اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دچار نماید».

طاغوت چیست و به چه کسی گفته می‌شود؟

در این آیه، الله تعالی کسانی را که مطابق احکام الهی حکم نمی‌کنند، طاغوت نامیده است؛ یعنی طاغوت به کسی گفته می‌شود که بر خلاف احکام نازل شده از سوی الله حکم می‌نماید. پس طاغوت، کسی است که حلال الله را حرام، و حرامش را حلال می‌گرداند. کسی که از طاغوت اطاعت می‌کند، از دو حالت، خارج نیست:

اول: در این حالت، می‌داند که طاغوت یا افرادی که از آنان اطاعت می‌نماید، حکم الله را تغییر داده و با پیامبران، مخالفت کرده‌اند؛ و بدین سان به پیروی از آنان، حلال الله را حرام و حرامش را حلال می‌داند. این حالت، کفری است که بنده را از دایره‌ی اسلام بیرون می‌گرداند.

دوم: به‌رغم پیروی از طاغوت یا کسانی که حلال و حرام را تغییر می‌دهند، به حلال و حرام الهی اعتقاد دارد و فقط از روی هوا و هوس از قوانین مخالف با احکام الهی، اطاعت می‌کند؛ مانند بسیاری از فاسقان و منحرفان که وقتی شراب‌خواری و ربا و دیگر کارهای

غیرشرعی، آزاد می‌شود، از روی هوسرانی به شراب‌خواری و به طمع مال و ثروت، به رباخواری روی می‌آورند و در عین حال، قبول دارند که مرتکب حرام می‌شوند؛ حکم این‌ها، مانند عموم گنهکاران است و از دایره‌ی اسلام، خارج نیستند. همان‌طور که وضعیت بسیاری از مسلمانان امروزی، این‌گونه است.

گاه عالمی که علمش، سودی به حالش نداشته است، مرتکب این نوع شرک، یعنی شرک اطاعت می‌شود و به پیروی از میل و خواسته‌ی نفس خویش یا به طمع پست و مقام یا قدرت و ثروت، در مخالفت با حلال و حرام الهی، از حاکم یا فرمانروا و امثال آنان، اطاعت می‌کند. شیخ الاسلام، ابن تیمیه رحمه‌الله گفته است: هرگاه عالمی، آموخته‌های خود از کتاب‌الله و سنت پیامبر ﷺ را ترک نماید و از حکم حاکمی پیروی نماید که حکمش، مخالف حکم الله و پیامبر اوست، مرتد و کافر به‌شمار می‌آید و سزاوار مجازات دنیا و آخرت است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿الْمَصِّ ۝ كَتَبُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ ۖ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ أَتَبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ ۚ أُولَٰئِكَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۱-۳].

«الف، لام، میم، صاد. (این) کتابی است که بر تو نازل شده است و نباید در سینه‌ات برای (تبلیغ) آن تنگی و فشاری باشد تا به وسیله‌ی آن (به مردم) هشدار دهی و مایه‌ی پند مؤمنان باشد. از آیاتی که از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید و از دوستانِ (باطل) و یارانی غیر از او پیروی نکنید. چه اندک پند می‌گیرید!».

لذا اگر عالمی، کتک بخورد، شکنجه و زندانی شود و به شیوه‌های گوناگون، او را بیازارند تا آموخته‌های خود از شریعت الله و پیامبرش را که اطاعتش واجب است، رها نماید، باید صبر کند و اگر حکم غیرالله را بپذیرد و اطاعت نماید، سزاوار عذاب الهی می‌گردد. لذا بر او واجب است که در راه الله، رنج و مشقت را تحمل کند و صبر و

شکیبایی پیشه سازد؛ زیرا این، سنت و قانون پروردگار، درباره‌ی پیامبران و پیروان آن‌هاست. چنان‌که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۚ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ۚ﴾
[العنکبوت: ۱-۳]

«الف، لام، میم. آیا مردم می‌پندارند همین که گفتند: «ایمان آوردیم» رها می‌گردند و آزمایش نمی‌شوند؟ به‌راستی کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم؛ و به‌طور قطع الله، راستگویان و دروغگویان را مشخص می‌کند». [پایان سخن شیخ الاسلام.]^۱

چهارم: شرک محبت

شرک محبت، این است که کسی، در محبتش با الله، کسی دیگر را هم دوست بدارد؛ یعنی کسی یا چیزی جز الله را همانند او یا بیش‌تر از او دوست داشته باشد. الله متعال، وضعیت مشرکان را در این باره بیان نموده و فرموده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

«بعضی از مردم، معبودانی غیر از الله بر می‌گزینند که آنها را همانند الله دوست می‌دارند؛ ولی مؤمنان، الله را بیشتر دوست دارند».

می‌بینیم که الله متعال در این آیه، از معبودان باطلی سخن گفته است که مشرکان، آنها را به‌اندازه‌ی الله و حتی بیش از او، دوست دارند؛ یعنی هرکس یا هرچیزی که انسان، به‌اندازه‌ی الله یا بیش از او، دوستش داشته باشد، در واقع به الله، شرک آورده است. به عبارت دیگر کسی که در محبت الله، مخلوقی را همتای او قرار می‌دهد، مشرک است؛

حتی گاه این مخلوق را بیش از الله، دوست می‌دارد. لذا میزان محبت مشرکان به معبودان باطلشان، متفاوت است و محبت مؤمنان به الله، بیش از محبتی است که مشرکان به الله و معبودان باطل خود دارند.

در «مسند» و «صحیحین» از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالتَّائِسِ أَجْمَعِينَ». یعنی: «هیچ کدام از شما ایمان نمی‌آورد تا اینکه مرا از پدر و مادر و فرزندانش و سایر مردم (و دیگر عزیزانش) بیش‌تر دوست داشته باشد». می‌بینیم که در این حدیث، از کسی که غیرالله را بیش از پیامبر صلی الله علیه و آله دوست دارد، نفی ایمان شده است؛ پس کسی که غیرالله را بیش از الله عز و جل دوست دارد، چه وضعی خواهد داشت؟

حقیقت محبت، این است که انسان علاوه بر محبت به محبوبش، آنچه را که محبوبش دوست دارد، دوست داشته باشد و از آنچه که محبوبش از آن متنفر است، متنفر باشد. از این‌رو می‌بینیم که مشرکان، معبودان خود را - از هر نوعی که باشند مانند بت، قبر، ضریح و...- دوست دارند و با کوچک‌ترین اهانتی به معبودانشان، سخت عصبانی و برآشفته می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که حتی برای الله هم این‌همه خشم نمی‌گیرند! و برای آنان شاد و خوشحال می‌شوند بیشتر از شادیشان برای الله؛ و همه اینها نشانه این است که آنان محبتشان به غیرالله قوی‌تر و شدیدتر از محبتشان نسبت به الله است.

مقتضای محبت، این است که دوست‌دار با محبوب خود، مخالفت نکند؛ لذا به تناسب مخالفتی که با محبوبش می‌کند، از میزان محبتش به او کاسته می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد».

انواع محبت و حکم هر کدام

ابن القیم رحمه الله درباره‌ی انواع محبت، چنین گفته است:

«چهار نوع محبت وجود دارد که باید تفاوتش را دانست و میان آن‌ها فرق گذاشت.

کسی که در میان انواع محبت، فرق نمی‌گذارد، به گمراهی و کج‌روی دچار می‌شود.

اول: محبت الله ﷻ می‌باشد. این محبت، به‌تنهایی برای نجات بنده از عذاب الهی و برخورداری از اجر و پاداش، کافی نیست؛ زیرا مشرکان و یهود و نصارا نیز، الله را دوست دارند.

دوم: محبت آن‌چه که الله دوست دارد. این، همان محبتی است که ورود بنده به اسلام یا خروجش از دین، به آن بستگی دارد و محبوب‌ترین بنده نزد الله، کسانی هستند که این نوع محبت در آن‌ها قوی‌تر است.

سوم: محبت برای الله و به‌خاطر الله که در حقیقت لازمه‌ی محبت با چیزهایی است که الله ﷻ دوست می‌دارد و محبت نوع دوم، یعنی محبت آن‌چه که الله دوست دارد، تنها با محبت برای الله و به‌خاطر الله، تحقق می‌یابد.

چهارم: محبت شرک‌آمیزی است که بنده، چیزی یا کسی را با الله دوست بدارد؛ لذا هرکس، چیزی یا کسی را با الله دوست بدارد، نه به‌خاطر الله یا برای او، چنین کسی، معبودی جز الله برگزیده و این، محبت مشرکان است؛ یعنی محبتی که مشرکان نسبت به معبودان باطل خود دارند».^۱

ابن قیم هم‌چنین در کتاب «الروح» می‌نویسد: «تفاوت محبت نوع سوم با چهارم، در این است که محبت برای الله، از کمال ایمان است؛ ولی نوع چهارم محبت، عین شرک می‌باشد. این، یک تفاوت اساسی است که هرکسی، محتاج و بلکه ناگزیر به دانستن آن است».^۲

۱- الجواب الکافی، ابن القیم، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲- الروح، ابن قیم، ج ۱ ص ۲۵۴.

یکی از نمونه‌های شرک اکبر که مؤلف رحمه‌الله ذکر کرده است، ذبح یا قربانی برای غیرالله می‌باشد. قربانی، یکی از بزرگ‌ترین عبادت‌هاست؛ از این‌رو واجب است که این عبادت، به صورتی ناب و خالصانه تنها برای الله ﷻ انجام شود و از هرگونه شرکی، پاک باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ [الکوثر: ۲].

«پس برای پروردگارت نماز بگزار و (شتر) قربانی کن».

و می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲].

«بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آن الله، پروردگار جهانیان است».

لذا هرکس برای غیرالله قربانی کند، این عبادت را که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد، برای غیرالله انجام داده است و به الله ﷻ شرک ورزیده است و دیگر، جزو مسلمانان نیست. لذا قربانی کردن برای غیرالله، مثلاً برای بت، یا جن، یا قبر، یا کعبه یا درخت، یا سنگ و امثال آن، شرک و کفر به الله بزرگ است و این قربانی، یعنی گوشت آن، حرام می‌باشد؛ فرقی نمی‌کند که مسلمانی، آن را سر بریده باشد یا یک یهودی یا نصرانی. کسی که پیش از قربانی کردن برای غیرالله مسلمان بوده است، همین‌که این عمل را انجام دهد، از دایره‌ی اسلام، خارج می‌شود و کافر به‌شمار می‌آید؛ زیرا یکی از بزرگ‌ترین عبادت‌ها را که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد، برای غیرالله انجام داده و مانند کسی است که برای غیرالله، سجده می‌کند.

شرک، اقسام و نمونه‌های گوناگونی دارد؛ مانند کمک خواستن یا فریادخواهی از غیرالله در کارها یا مواردی که فقط در گستره‌ی قدرت الله ﷻ می‌باشد. لذا اگر کسی از مردگان یا صالحان درگذشته و امثال آنان، کمک یا مدد بخواهد و از آن‌ها درخواست کند که نیازها و خواسته‌هایش را برآورده نمایند یا مشکلاتش را برطرف کنند، به الله ﷻ شرک

ورزیده است. همچنین نذر برای غیرالله، شرک بحساب می آید است، آن‌ها که در سرزمین‌های اسلامی برای غیرالله، مانند فلان شیخ و فلان پیر یا فلان درخت و فلان سنگ، نذر می‌کنند، در حقیقت به الله ﷻ شرک می‌ورزند و از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌شوند؛ گرچه خود را مسلمان بپندارند و معتقد باشند که مسلمان هستند. این، عملی است که کفار قریش، به کثرت انجام می‌دادند و ادعا می‌کردند که این عمل را برای نزدیکی به الله ﷻ انجام می‌دهند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«(می‌گویند:) ما آنان را عبادت و پرستش نمی‌کنیم مگر برای آن‌که (واسطه‌ی ما باشند و) ما را به الله نزدیک کنند».

ولی کمک خواستن از مردم در کارها یا مواردی که در توان آن‌هاست، شرک، محسوب نمی‌شود. شیخ الاسلام ابن تیمیه سخنی بدین مضمون دارد که گفته است: «و اما کمک خواستن از مردم در مواردی که در توان انسان‌های زنده است، جایز می‌باشد؛ فرقی نمی‌کند که این کار، یاری خواستن نامیده شود یا پناه بردن و امثال آن».

نوع دوم: شرک اصغر

به هر عملی که در شریعت شرک نامیده شده باشد ولی به مرتبه شرک اکبر نرسیده باشد، شرک اصغر گفته می‌شود. و گرچه انجام دادن شرک اصغر صاحب آن را از اسلام اخراج نمی‌گرداند، ولی در توحید شخص، خلل و نقص ایجاد می‌کند و زمینه یا مقدمه‌ای به سوی شرک اکبر است. ابن قیم رحمه الله در کتابش «اعلام الموقعین» گناه شرک اصغر را فراتر و بزرگ‌تر از گناهان کبیره دانسته است و بنا بر دیدگاه صحیح، شرک اصغر نیز در مفهوم این آیه می‌گنجد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

«همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و (هر گناهی) جز شرک را برای هر که بخواهد، می‌بخشد».

زیرا این آیه، عام و فراگیر است.

آیا شرک اصغر در آخرت بخشیده خواهد شد؟

ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «گفته می‌شود: به مقتضای مفاهیم قرآنی، هیچ شرکی، چه کوچک باشد و چه بزرگ، بخشیده نخواهد شد؛ گرچه کسی که مرتکب شرک اصغر می‌گردد، مسلمان از دنیا برود، ولی شرکش بخشیده نمی‌شود و به‌خاطر آن، مجازات خواهد شد و سرانجام، به بهشت خواهد رفت».

علامه عبدالرحمن سعدی رحمه‌الله درباره‌ی آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی «نساء» می‌گوید: «کسانی که این آیه را عام و فراگیر می‌دانند، بر این باورند که شرک اصغر نیز در مفهوم این آیه می‌گنجد؛ یعنی شرک اصغر، بخشیده نمی‌شود و کسی که مرتکب شرک اصغر گردد، مجازات خواهد شد؛ زیرا روشن است که اگر کسی آمرزیده نشود، مجازات می‌گردد. البته کسانی که چنین دیدگاهی دارند، کسی را که مرتکب شرک اصغر می‌شود، کافر نمی‌دانند و معتقد نیستند که همیشه در دوزخ خواهد ماند. این‌ها بر این باورند که چنین شخصی، متناسب با شرک خود، عذاب می‌شود و سرانجام به بهشت می‌رود. اما کسانی که شرک اصغر را در شرک مذکور در این آیه، جای نمی‌دهند و معتقدند که الله ﷻ شرک اصغر را برای هر که بخواهد می‌بخشد، به آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی «مائدة» استدلال کرده‌اند که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۷۲].

«به‌راستی هر کس به الله شرک ورزد، الله بهشت را بر او حرام نموده و جایگاهش دوزخ است».

این‌ها می‌گویند: همانگونه که ائمه اتفاق نظر دارند که شرک اصغر در این آیه - آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی مائده - نمی‌گنجد پس که در آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی «زمر» نیز دخلی ندارد؛ آن‌جا که الله عز و جل می‌فرماید:

﴿لَيْنَ أَشْرَكْتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [الزمر: ۶۵].

«اگر شرک بورزی، به‌طور قطع عملت نابود و تباه می‌شود».

واژه‌ی «عمل» در این آیه، مفرد مضاف است و شامل همه‌ی اعمال می‌شود و چیزی جز شرک اکبر، همه‌ی اعمال انسان را نابود نمی‌کند.

با توجه به این‌که مقایسه یا ارزیابی، فقط در میان نیکی‌ها و بدی‌هایی است که از شرک اکبر، پایین‌ترند، این دیدگاه، تقویت می‌شود؛ زیرا شرک اکبر با هیچ چیز دیگری، قابل مقایسه نیست و با وجود شرک اکبر، هیچ عملی که سودمند باشد، باقی نمی‌ماند».

[پایان سخن سعدی]

چگونگی شناخت شرک اصغر

شرک اصغر، بنا بر آموزه‌ها و متون دینی، نشانه‌ها و دلایلی دارد که شناخت آن را برای ما آسان می‌کند؛ همان‌گونه که در پاره‌ای از متون دینی، از برخی از کارهای حرام، به عنوان «شرک اصغر» یاد شده است. چنان‌که در «مسند» از یزید بن هاد از عمرو از محمود بن لبید رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكُ الْأَصْغَرُ». یعنی: «یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های من برای شما، شرک اصغر است». به عبارت دیگر از این می‌ترسم که گرفتار شرک اصغر شوید. پرسیدند: ای رسول‌خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا».

نمونه‌ی دیگری که می‌توانیم با آن، شرک اصغر را بشناسیم، این است که واژه‌ی «شرک» در متون دینی، به صورت نکره یا بدون «الف» و «لام» که حروف معرفه هستند، ذکر شده باشد؛ مانند این حدیث که امام احمد در «مسند» خود و ابوداود، ترمذی و

ابن ماجه از طریق سلمه بن كهيل از عيسى بن يونس از زر بن حبیش از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: «الطَّيْرَةُ شِرْكٌ، وَمَا مِنَّا إِلَّا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُذْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ»^۱. یعنی: «بدشگونی شرک است». ابن مسعود رضی الله عنه در ادامه افزود: «هیچ کس از ما نیست که فالِ بد نزنه باشد؛ ولی الله، این حالت را با توکل از میان می‌برد». به هر حال از آن‌جا که واژه‌ی «شرک» در این روایت به صورت نکره آمده، پس منظور، شرک اصغر است.

و از دیگر نشانه‌های شرک اصغر، این است که صحابه رضی الله عنهم از آن، به‌عنوان شرک اصغر یاد کرده باشند؛ یعنی شرکی که بنده را از دایره‌ی اسلام اخراج نمی‌کند. روش دیگر برای بازشناسی شرک اصغر، جمع‌بندی و ارزیابی متون و داده‌های دینی است.

انواع شرک اصغر

اول: شرک ظاهر (نمایان)

شرکی است که در گفتار و کردار، نمایان می‌شود که از آن به شرک گفتاری (لفظی) و عملی، یاد می‌کنیم. شرک لفظی، مانند سوگند به نام غیر الله؛ چنان‌که احمد، ابوداود، ترمذی و دیگران از سعد بن عبیده روایت کرده‌اند: ابن عمر رضی الله عنهما از مردی شنید

۱- طَیْرَة، گرچه در این‌جا به معنای بدشگونی یا فالِ بد می‌باشد، ولی در اصل، نوعی فال‌گیری در دوران جاهلیت بود؛ بدین‌سان که پرندگان را به پرواز درمی‌آوردند؛ اگر پرندگان به سمت راست پرواز می‌کردند، آن را به فالِ نیک می‌گرفتند و سفر یا هر کار دیگری را که پیش‌تر برنامه‌ریزی کرده یا تصمیم گرفته بودند، آغاز می‌نمودند؛ و اگر پرندگان به سمت چپ می‌پریدند، از تصمیم خود باز می‌آمدند. خطابی می‌گوید: محمد بن اسماعیل، یعنی بخاری گفته است: سلیمان بن حرب، عبارت «وما مِنَّا إِلَّا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُذْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ» را سخن ابن مسعود رضی الله عنه می‌دانست. ترمذی هم از بخاری از سلیمان بن حرب، همین را نقل کرده و منذری نیز، سخن بخاری را تأیید کرده است. [مترجم]

که می‌گفت: «سوگند به کعبه...». ابن عمر رضی الله عنهما به او فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ». یعنی: «کسی که به غیرالله سوگند یاد کند، شرک ورزیده است».

و اما نمونه‌ای دیگر از شرک لفظی، گفتن این عبارت است: «آنچه الله و تو بخواهید». زیرا امام احمد، ابن‌ماجه، و نسائی در «الکبری» از یزید بن اصم روایت کرده‌اند که: ابن عباس رضی الله عنهما گوید: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ضمن سخن گفتن با ایشان، گفت: «آنچه الله بخواهد و آنچه شما بخواهید». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَيْلَكَ أَجَعَلْتَنِي وَاللَّهِ عَدْلًا، قُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ». یعنی: «وای بر تو! آیا مرا همتای الله قرار می‌دهی؟ بگو: آنچه الله یکتا بخواهد».

لذا درست این است که گفته شود: «آنچه الله یکتا بخواهد» یا «آنچه الله بخواهد، سپس آنچه شما بخواهید یا آنچه میل شما باشد». هم‌چنین «اگر اراده الله سپس فلانی نبود» یعنی در عباراتی که به کار می‌بریم، باید خواسته‌ی مخلوق، تابع اراده‌ی الهی باشد، نه این که خواسته‌ی مخلوق با اراده‌ی خالق، ذکر شود؛ چنان که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹].

«و شما (پیمودن راه مستقیم یا هر چیز دیگری را) نمی‌خواهید مگر آن که الله، پروردگار جهانیان بخواهد و اراده کند».

در این مورد، اصل بر این است که شرک اصغر است؛ ولی گاه بر اساس قصد و اراده‌ی گوینده‌اش به شرک اکبر می‌انجامد؛ یعنی اگر قصد گوینده، این باشد که مخلوقی را به سان الله، تعظیم کند، مرتکب شرک اکبر شده است.

و اما شرک عملی، مانند پوشیدن حلقه یا دست‌بند یا گردنبند و امثال آن به قصد دفع بلا و نیز آویختن مُهره، و تعویذ برای دفع زخم چشم؛ زیرا احمد از دحین از عقبه به صورت مرفوع، روایت کرده است: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً، فَقَدْ أَشْرَكَ». یعنی: «هرکس،

برای دفع زخم چشم، چیزی (چون مُهره یا تعویذ به گردن یا دست خود) ببندد، شرک ورزیده است».

نکته: اگر کسی، چنین چیزهایی را اسباب دفع بلا بداند، مرتکب شرک اصغر شده است، اما اعتقاد به این که چنین چیزهایی (مُهره، تعویذ و امثال آن) خود، بلاگردان هستند و دفع بلا می کنند، این، شرک اکبر است.

دوم: شرک خفی (پنهان) و خطرات آن

شرکی است که در قصد اراده یا نیت بنده، وجود دارد؛ مانند ریا و قصد خودنمایی به دیگران. مثل کسی که عبادتی چون نماز یا قرائت قرآن را به خوبی یا بهتر انجام دهد تا دیگران، از او تعریف و تمجید کنند! صاحب «مسند» از یزید بن هاد از عمرو از محمود بن لبید رضی الله عنه روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ». یعنی: «یکی از بزرگ ترین نگرانی های من برای شما، شرک اصغر است». به عبارت دیگر از این می ترسم که گرفتار شرک اصغر شوید. پرسیدند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا».

کم تر کسی از این نوع شرک، نجات می یابد؛ ابن القیم رحمه الله گفته است: «این نوع شرک، دریای پرتلاطمی است که ساحل ندارد و کم تر کسی از آن رهایی می یابد؛ لذا کسی که با عملش، چیزی جز رضایت الله را طلب کند و قصدش چیزی جز نزدیکی جستن به الله یا برخورداری از پاداش الهی باشد، در قصد و نیت خود، به الله شرک آورده است». یکی از عارفان^۱ در این باره گفته است: «ریا، از زیان بارترین عوامل درونی و نفسانی هلاکت است که کاملاً پوشیده می باشد و علما، عابدان و کسانی که آستین همت برای

۱- خواننده ی گرامی توجه داشته باشند که منظور از عارف، کسی است که در چارچوب داده های شریعت، یعنی آموزه های کتاب و سنت، آستین همت برای عبادت الله صلی الله علیه و آله و سلم بالا می زند، نه کسی که ادا و اطوار عجیب و غریبی از او می بینیم که نه با شریعت، سازگار است و نه با عقل سالم. [مترجم]

پیمودن راه آخرت بالا زده‌اند، به این بلای بزرگ دچار می‌شوند؛ زیرا هرچند بر خواسته‌ها و امیال نفسانی خویش چیره می‌شوند و نفس را از شهوت‌ها و امیال نادرست، بازمی‌دارند و آن را در برابر شبهات حفاظت می‌کنند و در نتیجه نفس آن‌ها از طمع در گناهان ظاهری، عاجز و درمانده می‌گردد، ولی نفس سرکش دوست دارد با اظهار علم و عمل، آسوده شود؛ در نتیجه برای رهایی از سختی‌های مجاهدت، به لذتِ محبوب شدن در نزد خلق می‌اندیشد و به این‌که الله، علم و عملش را می‌داند، قناعت نمی‌کند و از تعریف و تمجید مردم، خشنود می‌شود و به این‌که فقط ستوده‌ی پروردگار مردم باشد، قانع نمی‌گردد. از این‌رو دوست دارد او را بستایند، خدمتش کنند، گرمی‌اش بدارند و او را در هر محفل و انجمنی، در صدر مجلس بنشانند؛ بدین‌سان نفس سرکش، به بدترین شهوت و بزرگ‌ترین لذت گرفتار می‌شود و گمان می‌برد که زندگی‌اش با محبت الله و عبادت او، سپری می‌گردد، حال آن‌که این شهوتِ پنهان که اندیشه‌های ژرف نیز از درک آن ناتوان هستند، زندگی‌اش را اشغال کرده و او را در جرگه‌ی منافقان قرار داده است و خودش گمان می‌کند که جزو بندگان مقرب خداست!»

این نوع شرک، بسیار ظریف و باریک است و شیطان، سهم فراوانی در این زمینه نسبت به بنده‌ی مسلمان دارد و عابدان و پارسایان را نیز در این وادی، می‌لغزاند؛ لذا پای بسیاری از مردم در این راه می‌لغزد و به بی‌راهه می‌روند؛ بدین‌سان که برخی از آن‌ها که به تعریف و تمجید دیگران، علاقه دارند و از نکوهش آنان، هراسان هستند، هیچ بهره‌ای از اعمالشان در آخرت، نمی‌برند و برخی هم از ترس ریا و خودنمایی، عبادت و نیکوکاری را ترک می‌کنند؛ لذا بی‌بهره‌اند!

برخی از این افراد، به اندازه‌ای در پرهیز از این نوع شرک زیاده‌روی کرده‌اند که به قصد، و برای این‌که دیگران، آنان را نکوهش کنند، به کارهایی روی آورده‌اند که سرزنش سایر مردم را در پی داشته است؛ حتی به «ملامیه»، یعنی توبیخ‌شدگان، شهرت یافته‌اند؛ زیرا

قصدشان این بوده است که در برابر ریاکاران قرار بگیرند. حق و حقیقت، نه این است و نه آن؛ بلکه حقیقت، به اخلاص نیت و کثرت کارهای نیک فرامی خواند؛ و اخلاص، حقیقتِ دین و کلیدِ دعوت انبیاست. الله ﷻ می فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [البينة: ۵].

«و فرمان نیافتند جز آن که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند».

حالت های واردن شدن ریا در کارها و حکم هر کدام:

عمل ریاکارانه، چندین حالت دارد که حافظ ابن رجب در «جامع العلوم و الحكم» ذکر کرده که خلاصه اش، این است:

حالت اول: عمل کننده از همان ابتدا، اصلِ عبادتش را برای غیرالله، قرار می دهد و قصدش از عبادت، فقط دست یابی به کالای دنیا باشد. این، عمل منافقان است و امکان ندارد که مؤمن یا مسلمان، مرتکب چنین عملی شود؛ زیرا این، یکی از ویژگی های اصلی منافقان است. الله ﷻ می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲].

«منافقان (به پندار خود) الله را می فریبند؛ و الله، کيفر نیرنگشان را به خودشان باز می گرداند. و هنگامی که به نماز می ایستند، از روی تنبلی (به نماز) می ایستند و در برابر مردم ریا و خودنمایی می کنند و الله را جز اندکی یاد نمی کنند».

مسلمان، درباره‌ی باطل بودن چنین عملی، شک ندارد؛ چنین عملی، از اساس، باطل می باشد و کسی که با چنین نیتی عبادت می کند، سزاوار خشم و مجازات الهی است.

حالت دوم: از همان ابتدا، در عملی که برای خداست، ریا وجود دارد. متون و داده های دینی، نشان گر این است که چنین عملی، باطل می باشد. در «صحیح مسلم» از

علاء بن عبدالرحمن از پدرش از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشَّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكَتُهُ وَشِرْكُهُ»^۱. یعنی: «الله فرموده است: من، بر خلاف شریکان، به طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هر کس، عملی انجام دهد و در آن عمل شریکی را با من قرار دهد، او را با شرکش (عمل شرک آمیزش) وامی‌گذارم».

لذا هر عملی که آمیخته به ریا باشد، باطل است و هیچ اختلافی درباره‌ی باطل بودن چنین عملی، از هیچ‌یک از سلف صالح، سراغ نداریم؛ گرچه متأخرین در این باره اختلاف نظر دارند.

حالت سوم: ابتدا عمل برای الله انجام می‌شود، ولی بعد ریا به آن راه می‌یابد؛ لذا اگر قصدی در کار نباشد و این نیت، به ذهن عمل‌کننده خطور کند و او، آن را دفع نماید، همه‌ی علما اتفاق نظر دارند که اشکالی در نیت و عملش وارد نمی‌شود؛ اما اگر به این حالت ادامه دهد، آیا عملش باطل می‌شود یا خیر؟ و آیا به خاطر اصل نیتش که پاک و خالصانه بوده است، پاداش می‌یابد؟ علمای سلف در این باره اختلاف نظر داشته‌اند؛ امام احمد و ابن جریر طبری به این موضوع پرداخته‌اند و امید است که عملش، باطل نشود و عمل‌کننده به خاطر اصل نیتش، پاداش بیابد.

همین تقسیم‌بندی درباره‌ی ریا، از سهل بن عبدالله تستری رحمه‌الله نیز روایت شده است؛ وی، می‌گوید:

«ریا سه حالت دارد:

اول: شخص، اصلِ نیتش را از عملی که انجام می‌دهد، برای غیرالله قرار می‌دهد و چنین وانمود می‌کند که عملش برای الله عز و جل می‌باشد؛ این گونه‌ای از نفاق و شک و تردید در ایمان است.

دوم: عملی را برای الله، آغاز می‌کند، ولی همین‌که کسی از عملش آگاه می‌شود، با نشاط و چالاکی بیش‌تری به آن کار می‌پردازد و آن را بهتر، انجام می‌دهد.

سوم: عملی را با اخلاص آغاز می‌کند و با اخلاص به پایان می‌رساند؛ ولی بعد که او را به‌خاطر این عمل می‌ستایند، به تعریف و تمجید دیگران، خرسند می‌شود. این، همان ریاست که الله متعال، از آن منع فرموده است. [پایان سخن تستری].

حکم خودداری از کار نیک از ترس اینکه ریا باشد

نکته: چه‌بسا خودداری از کارهای نیک از ترس این‌که ریا باشد، ممکن است ریا به‌شمار بیاید. بیهقی در «شعب الایمان» آورده است: محمد بن عبدویه می‌گوید: از فضیل بن عیاض شنیدم که می‌گفت: «ترکِ عمل به‌خاطر مردم، ریاست و انجام یک عمل برای مردم، شرک می‌باشد؛ و اخلاص، این است که الله عز و جل تو را از این دو، حفظ کند».

نووی رحمه‌الله می‌گوید: «سخنش بدین معناست که اگر کسی، قصد انجام عملی را داشته باشد، ولی از ترس نگاه مردم و ریا، آن عمل را ترک کند، چنین شخصی، ریاکار است؛ زیرا عمل نیکی را به‌خاطر مردم ترک کرده است. اما پسندیده است که اعمال نفل را در انتظار مردم انجام ندهد تا در خلوت و تنهایی، به انجام آن‌ها بپردازد؛ مگر این‌که عمل واجب یا فرضی باشد، مثل زکات؛ یا آن شخص، جزو علما و افرادی است که مردم از او الگوبرداری می‌کنند. در این صورت بهتر است که عملش را آشکارا انجام دهد».

ناقض دوم: [کسی که میان خود و الله، واسطه‌هایی قرار دهد، آن‌ها را بخواند و از آنان درخواست شفاعت کند و بر آن‌ها توکل نماید، به اجماع، کافر است]

این به عنوان یکی از نواقض اسلام، جزو مواردی است که کفار قریش، به آن گرفتار شده بودند؛ چنان‌که به‌رغم ایمانی که به ربوبیت و خالق بودن الله ﷻ داشتند، واسطه‌هایی را با او شریک می‌ساختند و ادعا می‌کردند که این عمل را برای نزدیکی به الله ﷻ انجام می‌دهند. الله متعال درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«(می‌گفتند): ما آنان را عبادت و پرستش نمی‌کنیم مگر برای آن‌که (واسطه‌ی ما باشند و) ما را به الله نزدیک کنند».

و می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«و جز الله چیزهایی را می‌پرستند که نه زیانی به آنان می‌رساند و نه سودی؛ و می‌گویند: این‌ها، شفیعان (واسطه‌های) ما نزد الله هستند».

شرک در ربوبیت به این صورت که شخصی به دو خالق شبیه به هم در افعال و صفات اعتقاد داشته باشد، ممتنع می‌باشد. البته برخی از مشرکان، به معبودان خود ویژگی‌هایی چون تصرف در هستی داده‌اند و شیطان، کردار بدشان را در نظر آنان آراسته و متناسب با عقل و خرد هر گروه و طایفه‌ای، عقلشان را به‌بازی گرفته است؛ لذا برخی در تعظیم مردگانشان دچار شرک شده‌اند و گروهی با اخترها و ستارگان، مشرک گشته‌اند و عده‌ای هم مجسمه‌ها و بت‌هایی را بر اساس خیال‌ها و تصورات واهی خود، به شکل معبودانی چون صالحان و ستارگان، ساخته و پرداخته‌اند و بدین ترتیب شیطان، این اندیشه‌ی باطل را

برایشان آراسته که این‌ها، واسطه‌هایشان نزد الله متعال هستند و به واسطه‌ی این‌ها، مشکلات و نیازهایشان برطرف می‌شود!

این، یکی از مسایلی است که انسان را از دایره‌ی اسلام، اخراج می‌کند و امروزه بسیاری از کسانی که نام اسلام را با خود یدک می‌کشند، به این شرک، مبتلا شده‌اند و میان خود و الله، واسطه‌هایی قرار می‌دهند. این، همان شرکی است که کفار قریش به آن دچار شده بودند. این دسته از مسلمانان اسمی، گمان می‌کنند که رسالت محمد ﷺ را تصدیق کرده‌اند و مدعی پیروی از او هستند، حال آن‌که به شدت از راه و روش پیامبران، فاصله دارند؛ زیرا پیامبر این امت، به مقابله با این شرک قریشیان پرداخت و آن‌ها را مشرک و کافر نامید و برایشان روشن ساخت که آن‌ها، معبودانی جز الله را می‌پرستند؛ معبودانی که مالک هیچ نفع و ضرری برای آنان نبودند. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ ۚ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ۚ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبا: ۲۲-۲۳].

«بگو: کسانی را که جز الله (فریادرس خویش) می‌پندارید، بخوانید؛ هم‌سنگ ذره‌ای را در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و در تدبیر آسمان و زمین، هیچ دخالت و مشارکتی ندارند و (پروردگار) از میان آن‌ها هیچ پشتیبان و یاری‌دهنده‌ای ندارد. و در نزد او هیچ شفاعتی، سودمند نمی‌باشد، جز شفاعت کسی که به او اجازه داده باشد. و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگارمان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است.»

و می‌فرماید:

﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [الزمر: ۳۸].

«بگو: آیا درباره‌ی معبودانی که جز الله می‌پرستید، هیچ اندیشیده‌اید که اگر الله زیانی برای من بخواهد، آیا آن‌ها می‌توانند زیان و آسیب او را از من دور کنند یا اگر رحمت و بخشایشی برای من بخواهد، آیا آن‌ها می‌توانند رحمتش را از من باز دارند؟ بگو: الله، برایم کافی است و توکل‌کنندگان تنها بر او توکل می‌کنند».

و می‌فرماید:

﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۖ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ [مریم: ۸۱-۸۲].

«و معبودانی جز الله برگزیدند تا مایه‌ی عزتشان باشند. چنین نیست؛ بلکه عبادتشان را انکار خواهند کرد و دشمنشان خواهند شد».

این‌ها، با این‌که قبول داشتند که الله، خالق است و کسی جز او توانایی آفریدن، روزی دادن، زنده کردن و میراندن ندارد، ولی در جرگه‌ی مسلمانان و موحدان قرار نگرفتند و مشرک بودند. اینک نیز بسیاری از کسانی که مسلمان نامیده می‌شوند، از مشرکان پیروی می‌کنند و مزارها، ضریح‌ها و قبرها را تعظیم می‌نمایند و با نذر و قربانی به آن‌ها نزدیکی می‌جویند و رفع نیازهایشان را از آنان درخواست می‌کنند و آن‌ها را واسطه‌ی میان خود و الله می‌پندارند؛ مانند کفار قریش که همین روی‌کرد را داشتند، در صورتی که این، شرک به الله متعال است. سببش، این است که این‌ها در عمل، خالق را همانند مخلوق می‌دانند. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «و اگر واسطه‌هایی میان خود و الله، قرار دهید، در حقیقت آن‌ها را به‌سان دربان‌ها یا افرادی پنداشته‌اید که میان شاه و مردم، قرار دارند؛ بدین‌صورت که این واسطه‌ها، درخواست‌ها مردم را نزد الله می‌برند و به‌واسطه‌ی

این هاست که الله ﷻ به امور بندگان رسیدگی می کند و به آن ها روزی می دهد. یعنی مردم، درخواست ها را به این واسطه ها می دهند و واسطه ها نیز درخواست مردم را به الله می رسانند! درست مانند افرادی که به شاه نزدیکند و از این رو واسطه های میان شاه و مردمش هستند؛ لذا مردم خواسته های را به طور مستقیم، نزد شاه نمی برند و از روی ادب، درخواست های خود را به واسطه ها یا نزدیکان شاه تقدیم می کنند و بر این باورند که استفاده از واسطه ها، آنان را زودتر به خواسته هایشان می رساند؛ زیرا واسطه ها، از خود درخواست کننده به شاه نزدیک ترند. لذا کسی که بدین سان کسانی را میان خود و الله، واسطه قرار دهد، کافر و مشرک است؛ از او خواسته می شود که از این رویه و پندار توبه کند، وگرنه، کشته می شود. این ها، مخلوقاتی را شبیه و همانند الله می پندارند و آن ها را همتای الله ﷻ قرار می دهند.^۱

مشرکان، این واسطه ها را بدین امید در میان خود و الله قرار می دهند که از شفاعت و سفارش واسطه ها در نزد الله ﷻ برخوردار شوند؛ یعنی معتقدند که این واسطه ها، برای آن ها نزد الله متعال سفارش می کنند. الله ﷻ برهان مشرکان را در شرکشان، بیان نموده و فرموده است:

﴿مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«(مشرکان می گویند:) ما آنان را عبادت و پرستش نمی کنیم مگر برای آن که (واسطه ی ما باشند و) ما را به الله نزدیک کنند».

و فرموده است:

﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«و می گویند: اینها شفیعیان ما نزد الله هستند».

شفاعت یا سفارشی که مشرکان به آن امیدوارند، هیچ پایه و اساسی ندارد؛ یعنی هرگز تحقق نمی‌یابد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۵۱].

«و با این قرآن، کسانی را که می‌ترسند از اینکه به پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند هشدار بده، که جز الله هیچ دوست و شفاعت کننده‌ای ندارند».

و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴].

«ای مؤمنان! از آنچه نصیبتان کرده‌ایم، انفاق کنید؛ پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن هیچ داد و ستد و هیچ دوستی و شفاعتی نیست. و کافران، خود، ستمکارند».

الله متعال خبر داده است شفاعتی که این‌ها از واسطه‌های خود انتظار دارند، روز قیامت به‌انجام نمی‌رسد و این امید بی‌اساسشان به افسوس و حسرتی برای آن‌ها تبدیل می‌شود؛ لذا می‌گویند:

﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ [۳۳] وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۳۴﴾ [الشعراء: ۱۰۰-۱۰۱].

«و اینک نه شفاعت‌کننده‌ای داریم و نه هیچ دوست صمیمی و مهربانی».

شفاعت در کتاب الله و سنت پیامبر ﷺ به دو صورت آمده است

یکم: شفاعت نفی شده، یعنی شفاعتی که از غیرالله درخواست می‌شود، آن‌هم درباره‌ی چیزهایی که فقط در گستره‌ی قدرت و توانایی الله متعال است. الله متعال، این نوع

شفاعت را نفی نموده و بیان فرموده است شفاعت باطل و بی پایه ای است که به انجام نمی رسد؛ همان گونه که پیش تر در آیات مذکور، بیان شد.

دوم: شفاعت ثابت شده، یعنی شفاعتی که الله ﷻ اجازه می دهد و تنها از خود الله متعال درخواست می شود؛ این شفاعت، ویژه ی مؤمنان و موحدان می باشد و الله متعال، از تحقق آن خبر داده است، البته با دو شرط:

شرط های شفاعت ثابت شده

شرط نخست: این است که الله متعال، برای شفاعت گر، اجازه ی شفاعت دهد؛ چنان که می فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«هیچکس نمی تواند نزدش شفاعت کند مگر به اذنش».

شرط دوم: رضایت پروردگار از کسی که برایش شفاعت می شود؛ یعنی اذن الهی برای شفاعت شونده؛ همان گونه که می فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الأنبياء: ۲۸].

«و جز برای کسی که پروردگار رضایت دهد، شفاعت نمی کنند».

الله متعال، این دو شرط را با هم نیز ذکر نموده و فرموده است:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: ۲۶].

«و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند و شفاعتشان هیچ سودی نمی بخشد مگر پس از اذن الله برای هر کس که بخواهد و برای هرکس که الله بپسندد (و راضی شود)».

ناقض سوم: [حکم کسی که مشرکان را کافر نداند یا در کفرشان شک کند یا مذهب و آیین آنان را درست بیندارد]

واجب است کسانی چون اهل کتاب، مشرکان، ملحدان، مرتدان (از دین برگشته‌ها) و امثال آنان را که الله متعال به کفرشان تصریح کرده است، به طور قطع کافر بدانیم و این، لازمه‌ی توحید است؛ زیرا توحید، دو جنبه‌ی اساسی دارد:

یکم: کفر به طاغوت.

دوم: ایمان به الله.

این، معنای کلمه‌ی توحید (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) می‌باشد؛ یعنی معبود برحق و راستینی جز الله وجود ندارد.

عبارت «لااله»، بمعنی کفر به طاغوت است و نشان‌گر این است که هیچ‌کس و هیچ‌چیز، شایسته‌ی عبادت نیست و «إلاالله»، ایمان به الله متعال است و نشان می‌دهد که تنها الله یکتا، شایسته‌ی بندگی است. لذا هر چیز و هرکسی که جز الله، پرستش شود، طاغوت است و لازمه‌ی توحید، کفر به طاغوت و ایمان به الله ﷻ می‌باشد. الله متعال، این دو نکته‌ی مهم را درباره‌ی توحید و ایمان، بیان نموده و بیان فرموده است:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«هرکس، به طاغوت و معبودان باطل کفر ورزد و به الله ایمان بیاورد، به دستاویز محکم و ناگسستنی ایمان چنگ زده است که هیچگاه گسسته نمی‌شود».

لذا کسی که مشرکان یا اهل کتاب را کافر نداند یا با وجودی که کفرشان، روشن است و شکی در آن وجود ندارد، از تکفیرشان خودداری کند، در حقیقت به الله و کتابش و به رسول الله ﷺ کفر ورزیده و جهانی بودن یا فراگیر بودن دعوت و رسالت پیامبر ﷺ را برای همه‌ی مردم، انکار کرده و مرتکب یکی از نواقض اسلام شده است؛ این، به اجماع

مسلمانان، نقض اسلام است. لذا هر مسلمانی باید کسانی را که الله عز و جل به کفرشان تصریح کرده، کافر بداند و قاطعانه تکفیرشان کند.

قاضی عیاض می‌گوید: «ما، ملت‌های غیرمسلمان و هرکسی را که غیرمسلمانان را کافر نمی‌دانند یا در کفرشان شک دارد و یا آیینشان را درست می‌پندارد، کافر می‌دانیم؛ هرچند ادعا کند که مسلمان است و به باطل بودن سایر آیین‌ها معتقد باشد؛ ولی از آن‌جا که در ظاهر و برخلاف باور درونی‌اش، غیرمسلمانان را کافر ندانسته است، خود نیز کافر می‌باشد». ^۱ بنابراین از باب اولی، در کفر کسی که می‌گوید: «یهود و نصارا، صاحبان شریعتی آسمانی هستند که چون در نتیجه‌ی اجتهادشان، چنین دیدگاه‌هایی دارند، پس برحقند، نه باطل»، کافر می‌باشد و به الله متعال کفر ورزیده است؛ مانند کسی که می‌گوید: «اگر کسی بخواهد دین یهودیان یا نصارا و یا دین اسلام را برگزیند، اختیار با خود اوست؛ زیرا همه‌ی این‌ها، برحق و درست‌اند»؛ چنین شخصی، کافر است.

برخی از ملحدان گذشته مانند ابن‌سبعین، ابن‌هود، تلمسانی و... همین دیدگاه را داشته‌اند؛ چنان‌که می‌گفتند: هر شخصی، مجاز است که دین یهودیان یا نصرانی‌ها را برگزیند؛ همان‌گونه که می‌تواند آیین اسلام را قبول کند و این را هم‌سان گرایش پیروان مذاهب چهارگانه به مذاهبشان می‌دانند و می‌گویند: همه‌ی این‌ها، راه‌هایی است که به خداوند می‌رسد!

دعوت به سوی آزادی و وحدت بین ادیان و حکم آن

امروزه این نقض آشکار اسلام، به نام آزادی ادیان، رواج و گسترش فراوانی یافته است و بسیاری از کسانی که پروردگار متعال، بینش و بصیرتشان را واژگون نموده، فریاد آزادی، وحدت و تقریب ادیان را سر می‌دهند و همه‌ی ادیان را برحق می‌پندارند و گمان می‌کنند

۱- الشفاء، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۱۰۷۱.

که به طور مطلق هیچ دشمنی و مشکلی در میان مسلمانان و ملت‌های کفر وجود ندارد. این‌ها، پرداختن به این موضوع را به عنوان یکی از نواقض اسلام و تبیین آن را برای مردم، تحجر، سرسختی، نژادگرایی و برافروختن آتش دشمنی و عداوت در میان ملت‌ها می‌دانند. در صورتی که این پندار، کفر آشکار و ارتدادی واضح می‌باشد که اساس اسلام را هدف قرار داده و فراخوانی مغایر با توحید و مخالفت با دعوت انبیاست. در این میان عبارت‌های گوناگونی برای عدم تکفیر مشرکان و اهل کتاب یا ایجاد شک و تردید در کفرشان، به کار می‌برند تا به گمان خویش، مردم را یک پارچه بسازند و کدورت‌ها و دشمنی‌ها را از دل‌های ملت‌ها بزدایند.

کسی که چنین روی‌کردی دارد، علاوه بر نقض آشکار اسلام که او را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند، شریعت پاک الهی را عامل تباهی ملت‌ها و پیدایش کینه‌های بی‌فایده در میان مردم می‌پندارد. منادی این فراخوان باطل، گرچه ممکن است این را به زبان اقرار نکند، اما به زبان حال، بدگویی از اسلام را فریاد می‌زند.

فراخوان آزادی، وحدت و تقریب ادیان، متکی بر جریانی است که اسمی نوین و مسلک و عقیده‌ای کهنه، کفرآمیز و الحادی به نام «مادی‌گرایی» یا «ماده‌باوری»^۱ دارد. این

۱- ماده‌باوری، زاده‌ی اندیشه‌های فلسفی، اقتصادی و جامعه‌شناختی فیلسوفان غربی از قبیل: کارل مارکس، فریدریش انگلس و... می‌باشد؛ این دیدگاه هرچند پس از پیدایش، دستخوش اندیشه‌ها، تصورات و تفسیرهای بسیاری از ایدئولوگ‌ها و نظریه‌پردازان غرب قرار گرفته، اما در گذر تحولاتی که پشت سر نهاده، به تمام مسایل، دیدی ماده‌باورانه داشته است؛ از این رو نام و یا عنوانی که در پاره‌ای از موارد در پسِ واژه‌ی ماده‌باوری قرار می‌گیرد، تفسیری از نگرش ماده‌باورانه‌ی این دیدگاه به موضوع خاصی می‌باشد. مثلاً اگر نگاه ماده‌باورانه به سوی تاریخ باشد، از آن به ماده‌باوری تاریخی (historical materialism) یاد می‌شود. هم‌چنین اگر این فرمول و ترکیب ماده‌باورانه در مورد مابعد طبیعت به کار رود، عنوان ماده‌باوری دیالکتیک (dialectical materialism) می‌یابد. در دید ماده‌باورانه، بُن و اساس هستی، ماده است و اشکال مختلف هستی، پیامد دگرگونی و رشد ماده، به‌شمار می‌روند. در تفکر مادی، آغاز و پایان هر چیزی بر ماده متکی است و ماده، تعیین‌کننده‌ی روند معنوی زندگی می‌باشد. ماده‌باوران، ارزش‌های اخلاقی و باورهای دینی را بی‌بنیاد می‌دانند. [مترجم، به نقل از العلمانیة و شمارها الخبیثة].

نحله‌ی فکری، منکر دین و ارزش‌های دینی است و به تمام مسایل، دیدی ماده‌باورانه دارد و از این‌رو می‌کوشد تا به‌واسطه‌ی ادعای آزادی ادیان و تقریب باورها و کنار نهادن اختلافات، روح دین‌داری را از میان ببرد. مادی‌گرایان، ارزش زندگی‌ای را که اسلام به آن فرا می‌خواند، نمی‌دانند و دیدشان به زندگی، دیدی حیوانی است و نگاهی کاملاً حیوانی و بلکه بدتر به زندگی دارند؛ زیرا بدون هدف هستند و برای فرجام خویش نمی‌کوشند، مانند حیوانات که از نعمت عقل بی‌بهره‌اند و هیچ هدفی ندارند؛ البته ملحدان و ماده‌باوران، ادعا می‌کنند که خردگرا هستند!

الله متعال، می‌فرماید:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [الممتحنة: ۴].

«به‌راستی برای شما، در ابراهیم و همراهانش، الگوی نیکی است؛ آن‌گاه که به قوم خویش گفتند: ما، از شما و آنچه جز الله می‌پرستید، بیزاریم. ما به شما باور نداریم و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا آن‌که به الله یکتا ایمان بیاورید».

این، یعنی ابراهیمی بودن، یعنی حق‌گرایی و توحیدگرایی یا بیزای از شرک و کفر:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [البقرة: ۱۳۰].

«و چه کسی جز افراد نادان از آیین ابراهیم، رویگردان است؟!»

لذا هر بنده‌ای باید توحید و یگانگی الله تعالی را از هرگونه شائبه‌ای جدا کند و آن را خالص برای الله متعال بداند و غیرالله را با او نخواند و لحظه‌ای به او شرک نیاورد و از هر معبودی جز او، بیزاری بجوید. مسلم در «صحیح» خود از طریق مروان فزاری از ابومالک از پدرش نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالَهُ وَدَمُهُ وَحَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». یعنی: «هرکس لا اله الا الله بگوید و به

معبودان باطلی که جز الله پرستش می‌شوند، کفر بورزد - یعنی از آنان بیزاری بجوید - جان و مالش حرمت دارد و حسابش با خداست». لذا لازمه‌ی ایمان به الله، بیزاری جستن از طاغوت (معبودان باطل) است و زمانی جان و مال شخص، حرمت دارد که هم به الله ایمان داشته باشد و هم از معبودان باطل بیزاری بجوید.

خلاصه ناقض سوم

خلاصه این ناقض این است که هر کافری - کسی که به الله کفر می‌ورزد - از دو حال خارج نیست:

یکم: در اصل، کافر باشد، مثلاً یهودی، نصرانی یا بودایی؛ کفر چنین شخصی، کاملاً هویداست و هرکس کافرش نداند یا در کفرش شک کند یا آئینش را درست بپندارد، خود نیز کافر است و بدین سبب از دین اسلام خارج می‌شود.

دوم: مسلمان است، ولی عملی انجام می‌دهد که ناقض اسلام است و بدین‌سان با این‌که خود را مسلمان می‌پندارد یا ادعای اسلام می‌کند، از دایره‌ی اسلام، خارج می‌گردد؛ لذا اگر عملی که انجام می‌دهد، نقض صریح اسلام یا جزو نواقض مورد اتفاق نزد پیشوایان مسلمانان باشد - مانند مسخره کردن پیامبر ﷺ یا دشنام‌گویی به ایشان، یا انکار یکی از اصول و مسایل مسلم و قطعی اسلام - در این صورت، کسی که از تکفیر چنین شخصی خودداری می‌کند، از دو حال خارج نیست:

یکم: از اساس، منکر این باشد که عملش، نقض اسلام است؛ لذا ابتدا بر او اتمام حجت می‌شود و در این‌که کافر است، شکی نیست.

دوم: خود قبول دارد که عمل فلان شخص، نقض اسلام است، ولی با این احتمال که فلانی عذری داشته است، از تکفیر او خودداری می‌کند؛ در این حالت، این فرد، تکفیر نمی‌شود.

اما اگر عملی که شخصی انجام می دهد، مورد اختلاف علماست که آیا نقض اسلام می باشد یا خیر، مانند ترک نماز، زکات، حج، و زکات، کسی که چنین شخصی را تکفیر نمی کند، کافر به شمار نمی آید. و الله، داناتر است.

ناقض چهارم: [کسی که معتقد باشد روش و حکم غیر از رسول الله ﷺ از روش و حکم پیامبر ﷺ کامل تر یا بهتر است، کافر می باشد؛ و نیز کسی که حکم طاغوت (غیرالله) را از حکم پیامبر ﷺ برتر می داند]

بر هر مسلمانی واجب است که گفتار، کردار و تأیید عملی پیامبر ﷺ را وحی الهی بداند؛ زیرا سنت، مانند قرآن و صورتی دیگر از وحی است. همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«و - پیامبر - از روی هوای نفس سخن نمی گوید. سخنش، چیزی جز وحی نیست که بر او نازل می شود».

لذا هر سخن، عمل یا تأییدی که از پیامبر ﷺ به ثبوت رسیده، وحی الهی است که به واسطه ی جبرئیل علیہ السلام بر او نازل شده است؛ گرچه پیامبر ﷺ همیشه جبرئیل علیہ السلام را در سخنانی که بیان فرموده، نام نبرده و از او در سند پیام ابلاغی اش یاد نکرده است.

خطیب بغدادی در کتاب «الکفایه» از احمد بن زید بن هارون روایت کرده است: همانا این دین روایت مردی صالح است از صالحی از صالحی و آن صالح از یکی از تابعین از تابعی دیگر از یک صحابی از صحابی دیگر از رسول الله ﷺ و رسول الله ﷺ از جبرئیل علیہ السلام و جبرئیل علیہ السلام از الله عز وجل.

آن گونه که شریعت محمد ﷺ سند دارد، هیچ آیینی سند ندارد و محمد مصطفی ﷺ هیچ چیزی از پیش خود نگفته است. از این رو سلف صالح، وحی را بر دو

نوع قرآن و سنت دانسته‌اند و این، امری قطعی در نزد مسلمانان است. بخاری در «صحیح» خود در کتاب توحید، بابی را به عنوان «روایت یا نقل قول پیامبر ﷺ از پروردگارش» گشوده است. دارمی، ابوداود در «المراسیل»، خطیب در «الکفایه» و «الفقیه و المتفقه»، ابن‌عبدالبر در «الجامع»، و مروزی در «السنه» از اوزاعی از حسان بن عطیه روایت کرده‌اند: «جبرئیل علیه السلام بر پیامبر ﷺ سنت را نازل می‌کرد، همان‌گونه که قرآن را بر او نازل می‌نمود». لذا سنت، وحی الهی است و پیشوایان و ائمه‌ی سلف و خلف، در این‌باره اتفاق نظر دارند. شافعی رحمه‌الله می‌گوید: «سنت، وحی الهی است که تلاوت می‌شود». ابن‌حزم رحمه‌الله نیز گفته است: «سنت، به‌سان قرآن، دارای صفت نزول است».^۱ خطیب بغدادی در مقدمه‌ی «الکفایه» می‌گوید: «و مردم را به‌وسیله‌ی دو وحی نازل شده بر آقا و سرور خلائق، یعنی با کتاب ناطق و وحی (سنت) راستین از ظواهر فریبنده‌ی گمراهی رهانید».^۲ عراقی می‌گوید: «وصف سنت به این‌که از سوی الله نازل شده، کاملاً درست است؛ زیرا همان‌گونه که قرآن از طریق وحی نازل می‌شد، سنت نیز از طریق وحی نازل می‌گشت».^۳

حال که این نکته روشن شد، درمی‌یابیم که هرکس، سنت یا بخشی از آن را رد یا انکار کند، گویا قرآن یا بخشی از آن را انکار کرده است. لذا کسی که با سنت، مخالفت می‌کند، در حقیقت با قرآن، مخالفت می‌ورزد؛ زیرا هر دو، وحی الهی است. به‌یقین، سنت پیامبر ﷺ بهترین روش است؛ چنان‌که در «صحیح مسلم» به‌صورت مرفوع از جابر علیه السلام روایت است که: «خَيْرُ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ». یعنی: «بهترین سخن، کتاب الله، و بهترین روش، روش محمد است».

۱- الإحكام، ج ۴، ص ۵۰۵.

۲- الکفایه، ص ۲، خطیب بغدادی.

۳- طرح التشریب، ج ۱، ص ۱۵، چاپ الأزهریه.

هر دو نوع وحی، یعنی کتاب و سنت، ناسخ شریعت‌های گذشته هستند؛ لذا کتاب و سنت، بهترین شریعتی است که انسان، در پرتو آن‌ها و با پیروی از آن‌ها، راهش می‌یابد و به سعادت می‌رسد. احمد در «مسند» خود از محمد بن اسحاق از داود بن حصین از عکرمه از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما روایت کرده است: از رسول‌الله ﷺ سؤال شد: محبوب‌ترین دین، نزد الله چیست؟ فرمود: «دین توحیدی و حق‌گرای اسلام که دینی آسان است».^۱

آیین محمدی، آیینی کامل است که هیچ نقصی در آن وجود ندارد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم».

الله متعال، پیروی از این دین را لازمه‌ی رستگاری قرار داده و فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵].

«و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیان‌کاران خواهد بود».

لذا اگر کسی، بر این باور باشد که بخشی از سایر ادیان مانند ادیان تحریف‌یافته‌ی

یهودیان و نصرانی‌ها یا قوانین وضعی مردم، از روش محمد مصطفی ﷺ بهتر و سودمندتر است و امنیت و آرامش بیش‌تری برای زندگی آنان دارد و به وضعیت آنان سامان می‌بخشد، به اجماع مسلمانان، کافر است؛ هرچند مطابق احکام الهی حکم کند.

الله متعال دستور داده است که احکام شریعتش را مبنای قضاوت و داوری قرار دهیم و به دستورها و احکام پیامبرش ﷺ پای بند باشیم؛ لذا هرکسف حکمی دیگر را بر حکم الله و پیامبرش ترجیح دهد، در حقیقت به الله بزرگ، کفر ورزیده است.

مقتضای ایمان به الله و پیامبرش، فرمان برداری از آن‌ها و سر فرو آوردن در برابر شریعت الهی و خرسندی از فرمان او و تعهد و پای بندی به احکام و دستورهایش در تمام زمینه‌ها از جمله گفتار، کردار و عقیده است که در بازگشت به کتاب الله و سنت پیامبرش در زمان اختلاف در زمینه‌های گوناگون از قبیل نزاع‌ها و اختلافات مالی، حقوقی، جنایی و... نمایان می‌شود و مسلمان، همه‌تن، حکم الله و پیامبرش را می‌پذیرد؛ زیرا می‌داند و باور دارد که:

﴿إِنْ أَلْحَكُمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الأنعام: ۵۷].

«حکم کردن (تشریع و فرمانروایی) تنها از آن الله است».

لذا بر حکام واجب است که مطابق احکام و شریعت الهی حکم کنند و همگان باید آن‌چه را که الله ﷻ در کتابش یا در سنت پیامبرش نازل فرموده است، داور و مبنای عمل و قضاوت قرار دهند. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰].

«مگر نمی‌بینی کسانی را که ادعا می‌کنند که به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند، می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند؟ حال آنکه دستور یافته‌اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار نماید».

﴿يَزْعُمُونَ﴾ یعنی «گمان می‌برند» و نشان‌گر این است که این‌ها در این‌که ادعای ایمان می‌کنند، دروغ‌گو هستند؛ زیرا در عمل با آن‌چه که الله ﷻ نازل کرده است، مخالفت

می‌نمایند. سپس الله ﷻ با سوگند، بیان می‌فرماید که ایمان با داور قرار دادنِ قوانین غیرالهی یا داور قرار دادن طاعت، هیچ‌گونه هم‌خوانی و سنخیتی ندارد:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«خیر، سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان نمی‌آورند مگر اینکه تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و سپس از داوری تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند».

بدین‌سان الله ﷻ از کسی که وحی الهی را داور قرار نمی‌دهد و حکم الله و پیامبرش را نمی‌پذیرد و به حکمشان، خرسند نمی‌شود، نفی ایمان کرده است؛ لذا درمی‌یابیم که داور قرار دادن احکام الهی یا آن‌چه که الله ﷻ نازل کرده، ایمان و وسیله‌ی تقرب و نزدیکی به پروردگار متعال است که باید با ایمان و اعتقاد همراه باشد؛ یعنی انسان، هم احکام الهی را داور قرار دهد و هم به آن‌چه که الله ﷻ نازل کرده به عنوان دین، باور داشته باشد و از این طریق الله متعال را بندگی کند؛ نه این‌که بدون باور و اعتقاد به این احکام، فقط بدین‌خاطر به آن‌ها تن دهد یا آن‌ها را بپذیرد که مفیدترند.

واجب است که در همه‌ی اختلافاتی که میان بندگان پدید می‌آید و در همه‌ی شؤون زندگی، آن‌چه که الله ﷻ نازل فرموده است، مبنای قضاوت باشد. چنان‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ یعنی در اختلافاتی که در میانشان پدید می‌آید. و این، شامل همه‌ی اختلافات مالی، حقوقی، جنایی، آبرو و سایر حقوق می‌شود.

این، کفر است که کسی، به‌جای شریعت الله، به قوانینی غیر از آن روی بیاورد یا قوانین بشری را جای‌گزین شریعت الهی نماید. الله متعال، به کفر کسانی حکم کرده است که مطابق آن‌چه که او نازل فرموده، حکم نمی‌کنند؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴].

«کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، کافرن».

مروزی در «تعظیم قدر الصلاة»، ابن جریر در «تفسیر» خود و عبدالرزاق در «المصنف» از معمر از ابن طاووس از پدرش روایت کرده است: از ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی این آیه، سؤال شد؛ فرمود: «این، کفر است».^۱

هم‌چنین ابن ابی حاتم و حاکم در «المستدرک» و بیهقی در «السنن»، مروزی در «تعظیم قدر الصلاة»، و ابن عبدالبر در «التمهید» از هشام بن حجیر از طاووس روایت کرده‌اند که ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی این آیه فرمود: «این، کفر اصغر است».

احمد، هشام بن حجیر را ضعیف دانسته و ابن معین درباره‌اش گفته است: به شدت ضعیف می‌باشد. ابن عیینه نیز گفته است: ما آن دسته از روایت‌های هشام بن حجیر را که نزد دیگران نیست، نمی‌پذیریم. ابوحاتم گفته است: حدیثش نوشته می‌شود و عقیلی او را در زمره‌ی ضعفا برشمرده است؛ عجللی و ابن سعد، او را ثقه دانسته‌اند.

دیدگاه نخست، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

روایتی دیگری هم که به مضمون روایت دوم و موقوف به طاووس می‌باشد، با سند صحیح نقل شده است و نیز روایتی به همین مفهوم از ابن عباس رضی الله عنهما که علی بن ابی طلحه

۱- یعنی آن شخص، به این حکم کفر ورزیده است. چنان‌که در ادامه‌ی این روایت آمده است: «و کفرش، مانند کفر کسی نیست که به الله، و فرشتگان، و کتاب‌ها و فرستادگان الله ﷻ و به آخرت، کفر ورزیده است». سراغ نداریم که هیچ‌یک از صحابه و سلف صالح رضی الله عنهم با برداشت ابن عباس رضی الله عنهما از این آیه مخالفت کرده باشد و این، حجت به شمار می‌رود؛ زیرا اصولی‌ها گفته‌اند: وقتی یک صحابی، سخنی بگوید و سایر صحابه با او مخالفت نکنند، این، نوعی اجماع به نام «اجماع سکوتی» است که بنا بر دیدگاه جمهور، حجت می‌باشد. دیدگاه ابن عباس رضی الله عنهما با دعایی که پیامبر ﷺ در حقش نمود، تقویت می‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ برای ابن عباس رضی الله عنهما دعا کرد که الله ﷻ به او دانش و بینش دینی و قدرت برداشت دقیق مسایل را عنایت کند. [مترجم، به نقل از شرح ریاض الصالحین، محمد بن صالح عثیمین، ج ۱، ص ۴۳۸، مکتبة الصفا، چاپ اول، به تحقیق: محمود بن الجمیل، و خالد بن محمد بن عثمان.]

از او نقل کرده است. گفتنی است: روایت علی بن ابی طلحه بهتر از روایت ابن حجر می باشد؛ زیرا روایتش برگرفته از دست نوشته‌ی ابن عباس است.

شیخ محمد بن ابراهیم در «تحکیم القوانین» می گوید: «این، کفر بزرگ و روشنی است که کسی قوانین نفرین شده و لعین را در جایگاه قوانینی قرار دهد که روح الامین روح الامین علیه السلام بر قلب محمد امین صلی الله علیه و آله به زبان عربی مبین نازل کرده است تا پیامبر کریم علیه افضل الصلاة و التسليم جزو هشدارندگان باشد».

بسیاری از کسانی که ادعای اسلام می کنند، قوانین خودساخته را برافراشته اند و زیردستان خود را مجبور می کنند که به این قوانین روی بیاورند و هرکس به خاطر اجرای قوانین الهی با آنها مخالفت کند، مجازاتش می نمایند؛ در حالی که ادعا دارند شهادتین را می گویند و معتقدند که اجرای شریعت الهی، واجب است! ولی روی کردشان، نشان گر این است که هرچند در ظاهر، شریعت الهی را قبول دارند، اما در باطن، آن را نپذیرفته اند.

لغو مجازات زناکارانی که با رضایت یکدیگر زنا می کنند، یا تغییر حکم سرقت از قطع دست به شلاق و جریمه، و یا خودداری از اتمام حجت بر مرتد و لغو مجازات اعدامش به نام آزادی عقیده، همه، کفر و گمراهی آشکاری است.

به حاشیه راندن شریعت اسلامی و عدم قضاوت بر اساس مبانی حقوقی و قوانین اسلامی در نزاعها و اختلافات و دیگر شؤون زندگی، جزو خطرناک ترین و واضح ترین نشانه های گمراهی و انحراف در جوامع اسلامی معاصر به شمار می آید.

جایگزینی دیدگاه های بشری به جای قوانین الهی، گمراهی و بلای بزرگی است که دامن گیر دین و دنیای مسلمانان شده است. سلیمان بن سمحان می گوید: «الله متعال در کتابش بیان نموده که کفر، بدتر از قتل و آدم کشی است: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۲۱۷]؛ - یعنی: «فتنه ی شرک و کفر، از قتل و کشتار بدتر است» - هم چنین می فرماید: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۹۱]. - یعنی: «شرک و کفر، از قتل و

درگیری بدتر است». - و از آن جا که بُردن داوری به نزد طاغوت، کفر است، لذا نتیجه می گیریم که گناه و پیامدهای کشتن و از میان بردن همهی مردم، به مراتب کم تر از این است که طاغوتی را روی کار بیاورند که بر خلاف شریعت اسلام حکم می راند».

بدون شک، احکام و شریعت الله ﷻ برای امت، بهتر می باشد و واجب است که مبنای قضاوت و حکمرانی قرار بگیرد و در این هیچ شکی نیست؛ زیرا تنها الله، حق تشریع و قانون گذاری دارد و او، نیازها و منافع مخلوقاتش را بیش از خودشان می داند و به دگرگونی اوضاع و احوال و تغییر دوران داناتر است و به طور کامل از آنچه که هست و آنچه که خواهد بود، آگاه می باشد و از کیفیت و چگونگی عدم، در صورت پیدایش، باخبر است.

برخی از خردگرایان و معتزلی های معاصر مانند ماده باروان و لیبرال ها گمان می کنند که مبنا قرار دادن شریعت الهی در عمل و حکمرانی، به معنای پذیرش، استبداد و خودکامگی سیاسی و ترور فکری است و حکم و شریعت الهی، جمود، بسته نگری، عقب ماندگی و عدم همراهی با تمدن نوین می باشد. همهی این ها گذشته از این که خروج از اسلام است، بدگویی از پروردگار متعال می باشد؛ گویا - نعوذ بالله - خداوند ﷻ مصلحت بندگانش را با تغییر مکان و زمان، نمی داند!

اما کسی که احکام و شریعت الهی را مبنای حکم و قضاوت می داند و به رعایت این اصل مهم و وجوب آن، ایمان دارد و به برتری شریعت و احکام شرعی از قوانین بشری، معتقد باشد، اما در عمل و در پاره ای موارد، به خاطر بهانه های واهی مانند بهانه تراشی های اهل هوا و معصیت، یا به طمع دنیا و پست و مقام، مطابق شریعت حکم نمی کند و در عین حال به حرام بودن این عمل، آگاهی و اذعان دارد، مرتکب کفر اصغر و ظلم و جور شده و از دایره ی اسلام خارج نیست.

ناقص پنجم: [هرکس، حکم یا رهنمودی از احکام یا رهنمودهای ابلاغی پیامبر ﷺ را بد بداند و از آن متنفر باشد، کافر است؛ هرچند خود، به آن عمل کند]

آری! هرکس با حکم یا رهنمودی که پیامبر ﷺ آورده است، دشمنی داشته باشد یا آن را بد بداند، به الله متعال کفر ورزیده است؛ این، یکی از ویژگی‌های منافقان و نفاق اعتقادی بزرگی است که بنده را از دایره‌ی اسلام، اخراج می‌کند و کسی که چنین ویژگی‌ای داشته باشد، در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ خواهد بود.

منافقانی که دارای نفاق اعتقادی هستند، در همه‌ی ادوار وجود داشته‌اند؛ به‌ویژه زمانی که اسلام در قدرت است و بر دشمنانش غالب می‌باشد. بنابراین، هرکس چیزی از شریعت الهی یا روش پیامبر ﷺ و حکمش را - امر باشد یا نهی و جزو عقاید باشد یا احکام- را دوست نداشته باشد و از آن متنفر باشد، به خود ستم کرده و خویشتن را در معرض عذابی قرار داده است که طاقتش را ندارد. مانند روی‌کردی که بسیاری از منافقان این دوران مانند مادی‌گرایان و لیبرال‌ها و غرب‌زدگان دارند و احکامی را که الله متعال نازل کرده است، بد و ناشایست می‌پندارد؛ مانند قوانین کیفری و مجازات‌های اسلامی درباره‌ی دزدی، شراب‌خواری، قصاص قاتل که به‌عمد و به‌ناحق مرتکب قتل شده و نیز قوانینی از این قبیل که دیه‌ی زن، نصف دیه‌ی مرد می‌باشد. این‌ها با شریعتی که پیامبر ﷺ از سوی الله متعال آورده است، بغض و دشمنی دارند و از دایره‌ی اسلام بیرون هستند. اگر کسی، خود به حکمی شرعی که آن را بد می‌داند، عمل کند، باز هم فایده‌ای ندارد و مسلمان نیست؛ مانند کسی که چندهمسری را به‌طور مطلق و از اساس، بد می‌داند و با این حکم شرعی که چندهمسری را جایز قرار داده است، بغض دارد؛ حتی اگر خود تجدید فراش کند، باز هم کافر است.

هم چنین کسی که حکم برابر بودن گواهی دو زن با گواهی (شهادت دادن) یک مرد را بد می داند و یا با پاره‌ای از احکامی که از متون دینی و وحی الهی ثابت شده است، مخالفت می کند و آن‌ها را بر خلاف عقل یا واقعیت می پندارد، کافر است. الله متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصْلَ أَعْمَلُهُمْ﴾ ﴿٨﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلُهُمْ﴾ ﴿٩﴾ [محمد: ۸-۹].

«و هلاکت و نابودی بر کافران باد و الله اعمالشان را نابود و تباه کرد. این، بدان سبب بود که آنان آن چه را الله نازل کرده است، ناگوار دانستند؛ پس (الله) اعمالشان را تباه نمود».

الله متعال، در این آیات، از کسانی که شریعت الهی را ناگوار می دانند، به عنوان کافران ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یاد کرده و بیان فرموده است: به سبب این کفر که ﴿كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ﴾، همه‌ی اعمال نیکشان از میان می رود؛ زیرا کفر، هیچ عمل نیکی باقی نمی گذارد: ﴿فَأَحْبَطَ أَعْمَلُهُمْ﴾.

بسیاری از کسانی که نام مسلمان را بر خود گذاشته اند، آشکارا یا به اشاره نسبت به بسیاری از احکام الهی و رهنمودهای نبوی، گستاخی و اظهار ناخرسندی می کنند و به شیوه های گوناگون این میل باطنی خود را بروز می دهند و شریعت الهی را رد می نمایند؛ گاه می گویند: دیگر ضرورتی به این شریعت وجود ندارد؛ و گاه می گویند: این شریعت، برای زمانی بوده که گذشته و حال، تاریخ استفاده از آن سپری شده است! همه‌ی این‌ها به معنای دشمنی و مخالفت با الله و پیامبر اوست.

اگر کسی مرتکب کار حرامی شود و در عین حال، به حرام بودن آن، اذعان داشته باشد، مثل شراب‌خوار، زناکار یا رباخواری که حرام بودن عملش را قبول دارد، حکمش مانند سایر گنهکاران است؛ یعنی مجازات یا آمرزش او به اراده‌ی الهی بستگی دارد؛ اگر الله عز و جل بخواهد، عذابشان می کند و اگر بخواهد، آنان را می آمرزد. لذا اگر کسی مرتکب

عمل حرام می‌شود، بدین معنا نیست که حرام بودن آن را بد می‌داند یا اگر کسی عمل واجبی را ترک می‌کند، نشان‌گر این نیست که آن شخص با اصل این حکم مشکل و دشمنی دارد؛ لذا کسی که ارتکاب گناه کبیره را نشانه‌ی دشمنی با احکام الهی می‌پندارد، راه خوارج را در پیش گرفته است که ارتکاب گناه کبیره را کفر می‌دانند و معتقدند که هرکس مرتکب گناه کبیره شود، همیشه در دوزخ خواهد ماند.

آیات، احادیث و آثار فراوانی، نشان‌گر این است که هر مسلمانی، مرتکب گناه کبیره شود، هم‌چنان مسلمان باقی می‌ماند و ارتکاب گناه کبیره، لزوماً به معنای دشمنی با شریعت نیست. از جمله روایتی که بخاری رحمه‌الله در «صحیح» خود از طریق زید بن اسلم از پدرش از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده است: در زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم مردی به نام عبدالله بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌خنداند و به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بابت شراب‌خواری، شلاق خورده بود؛ روزی او را با همین جرم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند؛ او را به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زدند. یکی از حاضران گفت: خدا لعنتش کند که او را چه زیاد - به جرم شراب‌خواری - نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آورند! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِلَّا أَنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». یعنی: «او را لعنت نکنید؛ به الله سوگند، آن‌گونه که من می‌دانم، او الله و پیامبرش را دوست دارد».

نکته: میان بد دانستن اصل و اساس شریعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، با این‌که انجام یک عمل دینی برای انسان، دشوار باشد، تفاوت زیادی وجود دارد؛ چنان‌که هیچ زنی دوست ندارد شوهرش برای او هوو بیاورد یا تجدید فراش کند. هم‌چنین پیکار و جهاد با کفار، عمل سخت و دشواری است؛ زیرا جان و مال انسان در خطر می‌افتد. همان‌گونه که الله عز و جل می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶].

«جنگ و جهاد در راه الله بر شما فرض شده؛ هرچند برایتان ناگوار است».

همین‌طور وضو گرفتن در هوای سرد، سخت و دشوار می‌باشد؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ عَلَى الْمَكَارِهِ». یعنی: «تکمیل وضو در سختی‌ها (سبب از میان رفتن خطاها و رفع درجات است)».

این، کاملاً طبیعی است و از اختیار انسان، خارج می‌باشد؛ زن باایمانی که دوست ندارد هوو داشته باشد، از اصل شریعت و جواز چندهمسری برای مرد، بدش نمی‌آید و این حکم عمومی را در اسلام قبول دارد؛ فقط راضی نیست که شوهرش دوباره ازدواج کند و برایش هوو بیاورد.

انسان، به‌طور طبیعی، جان و مالش را دوست دارد؛ از این‌رو چه‌بسا یک مجاهد یا رزمنده و جهادگر، ضمن این‌که به فضیلت جهاد و پیکار در راه اسلام اذعان دارد، جهاد و پیکار با کفار، برای او دشوار است؛ لذا این‌که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَهُوَ كَرِهٌ لَّكُمْ﴾ بدین معناست که جنگ و جهاد در راه الله، برای شما سخت و دشوار می‌باشد. زیرا مجاهد، گذشته از سختی‌هایی که در سفر جهاد و هنگام رویارویی با دشمنان، متحمل می‌شود، هر لحظه ممکن است زخمی یا کشته شود. و این، آسان نیست.

ناقض ششم: به‌ریشخند گرفتن چیزی یا بخشی از دین پیامبر ﷺ و مسخره کردن پاداش یا مجازات آن یا آیات الله، کفر است]
زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نَعَذِّبُ طَآئِفَةً يَّأْتُهُمْ كَأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶].

«و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفته‌اید)، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس

از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ چرا که مجرم بوده‌اند».

الله متعال، کسانی را که آیات او را به‌بازی و مسخره می‌گیرند، به عذابی خوارکننده، تهدید نموده و فرموده است:

﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝۹﴾
[الجاثیه: ۹].

«و چون چیزی از آیاتمان را دریابد، آن را به‌مسخره می‌گیرد؛ چنین کسانی عذاب خفت‌باری (درپیش) دارند».

در قرآن کریم، فقط مشرکان و کافران به عذاب خفت‌بار تهدید شده‌اند. گفتنی است: منظور از آیات الهی، رهنمودها، حجت‌ها، اوامر و نواهی خداوندی است.

ابن حزم در «الفصل» می‌گوید: «از متون دینی ثابت است که هرکس الله متعال یا یکی از فرشتگان یا پیامبرانش را مسخره کند یا یکی از آیه‌های قرآن یا فرایض دینی را به‌ریش‌خند بگیرد، از آن‌جا که همه‌ی این‌ها، آیات الهی است، در صورتی که بر او اتمام حجت شده باشد، کافر است».^۱

اگر قصد مسخره‌کننده، شوخی باشد حکم آن چیست؟

لذا به‌ریش‌خند گرفتن دین، خروج و ارتداد از اسلام و آیین برگزیده‌ترین بنده‌ی الله، محمد مصطفی ﷺ به‌شمار می‌آید؛ هرچند قصد مسخره‌کننده، شوخی باشد. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَٰئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ۚ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ۝۶۵ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ۚ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نَعَذِّبُ طَآئِفَةً ۚ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ۝۶۶﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶].

«و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفته‌اید)، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ چرا که مجرم بوده‌اند».

این آیه، نشان‌گر این است که مسخره کردن الله، مسخره کردن پیامبر ﷺ یا به ریشخند گرفتن چیزی از شریعت و دین محمد ﷺ کفر است، و هرکس یکی از این‌ها یا جزئی از دین را به ریشخند بگیرد، گویا همه‌ی این‌ها یا تمام دین را استهزا کرده است. آیه‌ی یادشده، درباره‌ی گروهی از منافقان نازل شد که پیامبر ﷺ و یارانش را به ریشخند گرفتند؛ لذا الله ﷻ بیان نمود که این‌ها، کافرنند. ابن جریر و جز او، از طریق هشام بن سعد از زید بن اسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: شخصی در غزه‌ی تبوک در میان جمع گفت: من، ندیدم که کسی مثل این‌ها، پُرخور، پُراشته‌ا، دروغ‌گو و هنگام رویارویی با دشمن، ترسو باشد! [منظورش پیامبر ﷺ و اصحاب ﷺ بودند.] شخصی [به نام عوف بن مالک ﷺ] در برابرش ایستاد و گفت: ای دروغ‌گو! تو، منافقی. سخت را به اطلاع پیامبر ﷺ می‌رسانم. در نتیجه پیامبر ﷺ از این موضوع اطلاع یافت و این آیات نازل شد. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: آن مرد را دیدم که خودش را به بند پالان شتر پیامبر ﷺ آویزان کرده بود و در حالی که پاهایش روی زمین کشیده می‌شد و در اثر برخورد سنگ‌ها، زخمی شده بود، می‌گفت: ای رسول‌خدا! قصدی جز شوخی نداشتم و رسول‌الله ﷺ در پاسخش این آیات را تلاوت می‌کرد.

بدین‌سان الله ﷻ به کافر بودن چنین کسانی حکم فرمود و عذرخواهی آنان را نپذیرفت؛ هرچند عذرخواهی می‌کردند و می‌گفتند: ﴿إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ﴾: «ما، فقط بازی و شوخی می‌کردیم». الله متعال به آن‌ها فرمود: ﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ

إِيْمَانِكُمْ»: «عذر و بهانه نیاورید؛ به راستی شما پس از ایمانتان، کافر شدید». ایمان، به بنده‌ی مؤمن اجازه نمی‌دهد که پیامبرش یا دینش را به ریشخند بگیرد؛ ولی وقتی ایمان، ضعیف باشد، انسان گفتن سخنان کفرآمیز را به شوخی می‌گیرد و به نام شوخی، سخنان کفرآمیزی می‌گوید.

مسخره کردن دین الهی از نشانه‌های منافقان و کافران

مسخره کردن دین الهی، یکی از نشانه‌های کافران است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾ إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَن أَضَلَّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾﴾ [الفرقان: ۴۱-۴۲]

«و هنگامی که تو را می‌بینند، فقط مسخره‌ات می‌کنند (و می‌گویند): آیا این، همان شخصی است که الله، او را به عنوان پیامبر برانگیخته است؟! اگر ما، بر پرستش بت‌هایمان ایستادگی نمی‌کردیم، نزدیک بود ما را از پرستش آن‌ها منحرف کند. و آن‌گاه که عذاب را ببینند، خواهند دانست چه کسی گمراه‌تر است».

و نیز یکی از ویژگی‌های منافقان است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٢﴾ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ ﴿٣٣﴾﴾ [المطففين: ۲۹-۳۳].

«بدکاران همواره به مؤمنان می‌خندیدند و چون از کنارشان می‌گذشتند، آنان را با اشاره‌ی چشم و ابرو به مسخره می‌گرفتند. و آن‌گاه که نزد خانواده‌ی خویش باز می‌گشتند، به ناز و نعمتی که داشتند (و به سبب مسخره کردن مؤمنان) شادمان می‌گشتند. و

هنگامی که مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: این‌ها واقعاً گمراه‌اند. در صورتی که به نگهبانیِ مؤمنان، فرستاده و گماشته نشده بودند».

در حکم مسخره کردن از دین، اعتقاد شخص شرط نیست که با نیت بد یا خوب انجام گرفته باشد

کسی که الله یا آیاتش و یا چیزی از دین و شریعت الهی را مسخره کند، کافر است؛ گرچه به گمان خود، قصد استهزا نداشته باشد و نماز بخواند و روزه بگیرد. یعنی با مسخره کردن و گفتن سخن مسخره‌آمیز، از دین خارج می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که در قلبش به آن چه می‌گوید، باور داشته باشد یا خیر؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است، منافقان، فکرش را هم نمی‌کردند که با گفتن چنین سخنانی، کافر می‌شوند؛ بلکه گمان می‌بردند که عذرشان پذیرفته است، ولی عذر و بهانه‌ای که آوردند، پذیرفته نشد و خروجشان از دین، ثابت گشت. این، حکم الهی است و حکم الهی، قطعی است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۰۶].

«آیا پس از ایمان آوردن، کافر شدید؟».

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی این آیه می‌گوید: «از این آیه چنین برمی‌آید که آن‌ها گمان نمی‌کردند که مرتکب کفر می‌شوند و چنین عملی - بهریشخند گرفتن الله و آیاتش - را کفر نمی‌دانستند؛ لذا روشن شد که هرکس ایمان داشته باشد و الله و پیامبرش را مسخره کند، کافر می‌شود. چنان‌که این‌ها نیز ایمانی ضعیف داشتند و چون مرتکب این عمل کفرآمیز شدند که آن را فقط حرام می‌دانستند، نه کفر، باز هم به مرتد شدن آن‌ها حکم گردید؛ گرچه این عمل را جایز نمی‌دانستند».^۱

مسخره کردن بر دو نوع است: آشکار و کنایه

اول: مسخره کردن آشکار؛ مانند سخنی که منافقان گفتند و درباره‌ی آن‌ها، آیه‌های مذکور، نازل شد؛ آن‌ها، پیامبر ﷺ و یارانش را با عباراتی چون پرخور، دروغ‌گو و بزدل به ریشخند گرفتند. یا مانند سخن آن دسته از آن‌ها که می‌گویند: این، دین بی‌پایه یا دین احمقانه‌ای است!

دوم: استهزای غیر آشکار با اشاره‌ی دست یا ادا و اطوار در هنگام تلاوت قرآن کریم یا مطالعه‌ی سنت پیامبر ﷺ یا مشاهده‌ی شعار دینی یا بلند کردن صدا در برابر صدای تلاوت قرآن یا هنگامی که احادیث نبوی قرائت می‌شود به قصد استهزا یا بی‌احترامی به کتاب و سنت؛ زیرا استهزا و بی‌احترامی، یکی است و این، مسأله‌ای به گستردگی دریایی بی‌کران می‌باشد.

خطورت استهزاء به دین و شعار آن و حکم همنشینی با مسخره کنندگان

مسأله‌ی استهزا به اندازه‌ای خطرناک است که الله متعال، از همنشینی با مسخره‌کنندگان بر حذر داشته و فرموده است:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۴۰].

«و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که چون شنیدید گروهی آیات الهی را انکار و استهزا می‌کنند، با آنان ننشینید تا آن‌که به گفتار دیگری بپردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید. الله، همه‌ی منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند».

ابن کثیر در «تفسیر» خود، ذیل این آیه می‌گوید: «یعنی اگر شما پس از این‌که این حکم به شما رسید، مرتکب این عمل ممنوع شوید و به نشستن با آن‌ها در مکانی که آیات

الهی را انکار و مسخره می‌کنند، راضی شوید و کاری به کارشان نگیرید و در عمل تأییدشان کنید، در حقیقت در این عمل با آنان مشارکت کرده‌اید».^۱

حکم مسخره کننده به اجماع مسلمانان، کفر می باشد

هرکس به پیامبر ﷺ دشنام بگوید، به اجماع مسلمانان، کافر است؛ و گروهی از علمای نام‌دار امت مانند اسحاق بن راهویه، محمد بن سحنون، ابن عبدالبر، ابوبکر فارسی، قاضی عیاض، سبکی و ابن تیمیه و... اجماع امت را در این باره نقل کرده‌اند. قاضی عیاض، ضمن نقل اجماع امت در این باره، می‌گوید: «...هرکس به پیامبر ﷺ دشنام دهد یا بر او خرده بگیرد یا از او بد بگوید یا عیبی را به آن بزرگوار یا اصلتش نسبت دهد و یا دینش یا یکی از ویژگی‌هایش را زشت بداند یا از او بدگویی کند یا به قصد بی‌احترامی و ناسزاگفتن، او را به چیزی تشبیه نماید که شایسته‌اش نیست یا او را نکوهش کند و حرمتش را بشکند یا از مقامش بکاهد و تحقیرش نماید، همه‌ی این‌ها، حکم ناسزاگویی به پیامبر ﷺ را دارد. هم‌چنین اگر کسی نفرینش کند یا بر ضد او دعا نماید یا برایش چیز بدی آرزو کند یا به قصد نکوهش، چیزی را به او نسبت دهد که شایسته‌اش نیست و یا با عبارات سبک و ناشایست با آبروی آن بزرگوار بازی نماید و سخنان زشت و دروغینی درباره‌اش بگوید یا مشکلاتی را که بر او گذشته است، عیبی برای وی بداند یا او را به خاطر برخی از عوارض بشری که برایش اتفاق افتاده، نکوهش کند، همه‌ی این‌ها به اجماع صحابه و ائمه‌ی فتوا از زمان صحابه رضی الله عنهم تا زمان ما، کفر است و اختلافی درباره‌ی مباح بودن خون چنین شخصی در میان علمای امت و سلف صالح سراغ نداریم و جمع زیادی از علما، اجماع امت را درباره‌ی کافر بودن و قتل چنین فردی، نقل کرده‌اند».^۲

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۶۷.

۲- شفا، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۹۳۲.

حکم مسخره کردن صحابه (یاران پیامبر) و انواع آن

مسخره کردن صحابه رضی الله عنهم و ناسزا گفتن به آن‌ها، بر چند گونه است:

نوعی از آن، به اجماع امت، کفر و خروج از اسلام می‌باشد؛ مانند مسخره کردن عموم صحابه یا ناسزاگویی به همه‌ی آن‌ها به‌طور کلی یا متهم ساختن آنان به نفاق یا ارتداد؛ به‌گونه‌ای که از همه‌ی آن‌ها جز عده‌ای اندکی، با عناوینی چون منافق، مرتد و از دین برگشته یاد شود. گروهی از علما از جمله ابن حزم اندلسی، قاضی ابویعلی، سمعانی و ابن تیمیه، ابن کثیر و... اجماع امت را در این باره ذکر کرده‌اند. زیرا هدف کسی که به عموم صحابه رضی الله عنهم دشنام می‌دهد یا آن‌ها را به‌ریشخند می‌گیرد، این است که اساس اسلام را زیر سؤال ببرند و بر دین اسلام و پیامبرش خرده بگیرند. از این‌رو با وجود تفاوت‌های اخلاقی و خدادادی آن‌ها، این خرده‌گیری‌ها را درباره‌ی عموم صحابه، مطرح و بزرگ می‌کنند. هم‌چنین کسی که یکی از صحابه را نه به‌خاطر شخصیت و ویژگی‌های اخلاقی و خدادادی اش، بلکه به‌قصد ضربه زدن به دین و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مسخره می‌کند، کافر است.

نوع دیگری از مسخره کردن صحابه یا ناسزاگویی به آن‌ها، کفر نیست؛ ولی کسی که چنین روی‌کردی دارد، فاسق است و سزاوار مجازات؛ یعنی کسی که عده‌ی اندکی از صحابه، نه همه یا اکثریت آنان را مسخره می‌کند و آنان را به‌بزدلی، بخل، کم‌علمی و دیگر صفات زشت، متهم می‌نماید، کافر نیست.

حکم مسخره کردن علما و نیکوکاران و صالحان

مسخره کردن علما و نیکوکاران نیز دو حالت دارد:

اول: به‌ریشخند گرفتن خود آن‌ها؛ مانند مسخره کردن ویژگی اخلاقی یا جسمی آن‌ها.

این، کفر نیست، بلکه حرام است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا

بِأَلَّا لَقَبُ يَنْسُ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيْمَنِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾ [الحجرات: ۱۱].

«ای مؤمنان! هیچ گروهی نباید گروه دیگری را مسخره کند؛ چه بسا (آن‌ها که مسخره می‌شوند) از این‌ها (که مسخره می‌کنند) بهتر باشند. و نیز زنان نباید سایر زنان را مسخره نمایند. چه بسا زنانی که مسخره می‌شوند از زنانی که مسخره می‌کنند، بهتر باشند. و به عیب‌جویی از یکدیگر نپردازید و همدیگر را با لقب‌های زشت صدا نزنید».

دوم: هدف از مسخره کردن علما و نیکوکاران، به‌ریش‌خند گرفتن علم و نیکی آن‌هاست. این، کفر و خروج از دایره‌ی اسلام است؛ زیرا هدف از استهزا، خود علما و نیکوکاران نیستند، بلکه هدف، دینی است که آن‌ها حامل آن هستند. الله تعالی این نوع مسخره کردن را به‌ریش‌خند گرفتن اسلام برشمرده و فرموده است:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نَعَذِّبُ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١٦﴾﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶].

«و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفته‌اید)، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ چرا که مجرم بوده‌اند».

همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، این آیات درباره‌ی گروهی از منافقان نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش را به‌ریش‌خند گرفتند؛ لذا الله تعالی بیان نمود که این‌ها، کافرنند. ابن جریر و جز او، از طریق هشام بن سعد از زید بن اسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

روایت کرده‌اند: شخصی در غزه‌ی تبوک در میان جمع گفت: من، ندیدم که کسی مثل این‌ها، پُر خور، پُراشته‌ها، دروغ‌گو و هنگام رویارویی با دشمن، ترسو باشد! [منظورش پیامبر ﷺ و اصحاب ﷺ بودند.] شخصی [به نام عوف بن مالک ﷺ] در برابرش ایستاد و گفت: ای دروغ‌گو! تو، منافقی. سخت را به اطلاع پیامبر ﷺ می‌رسانم. در نتیجه پیامبر ﷺ از این موضوع اطلاع یافت و این آیات نازل شد. عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: آن مرد را دیدم که خودش را به بندِ پالان شتر پیامبر ﷺ آویزان کرده بود و در حالی که پاهایش روی زمین کشیده می‌شد و در اثر برخورد سنگ‌ها، زخمی شده بود، می‌گفت: ای رسول‌ خدا! قصدی جز شوخی نداشتم و رسول‌الله ﷺ در پاسخش این آیات را تلاوت می‌کرد.

الله متعال مسخره کردن مؤمنان را یکی از دلایل رفتن به دوزخ برشمرده و فرموده است:

﴿قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ﴾ (۱۷۸) إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا
 آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱۷۹﴾ فَأَتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّى
 أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿۱۸۰﴾ [المؤمنون: ۱۷۸-۱۸۰]
 «(پروردگار به دوزخیان) می‌گوید: در دوزخ خوار و ساکت باشید و
 با من سخن نگوئید. همانا گروهی از بندگانم می‌گفتند: ای
 پروردگارمان! ایمان آوردیم؛ پس ما را بیامرز و بر ما ببخشای که
 تو، بهترین بخشاینده‌ای. ولی شما، آنان را به ریشخند گرفتید؛ تا
 آن‌جا که مسخره کردنِ آنان مرا از خاطرتان برد و شما به آنان
 می‌خندیدید.»

ناقص هفتم: [سحر است که از آن جمله منصرف کردن و علاقه‌مند ساختن بین اشخاص با سحر به طور کاذب می‌باشد و هرکس انجامش دهد یا به آن راضی شود، کافر است]

معنای سحر در لغت و اصطلاح:

زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«(آن دو فرشته، طرز باطل کردن سحر را به مردم آموزش می‌دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر این‌که (ابتدا) به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایشیم؛ مبدا کافر شوی».

سحر در زبان عربی به چیزی گفته می‌شود که سببی مخفی یا علتی ناشناخته و ظریف دارد؛ چنان‌که پایان شب را به سبب مخفی بودن اعمال در این زمان، «سَحَر» می‌نامند. همچنین به ریه (شُش)، «سَحَر» می‌گویند؛ زیرا در بدن مخفی است و مجاری ظریفی به سایر قسمت‌های بدن دارد. ابوجهل در رثای عتبه که در جنگ بدر کشته شد، گفت: «انْتَفَخَ سَحْرُهُ»؛ یعنی: ریه‌اش از ترس، باد کرد.

سحر، طلسم‌ها، وردها و افسون‌هایی است که می‌خوانند و می‌نویسند و به وسیله‌ی آن، شیاطین را به کار می‌گیرند تا به کسی که می‌خواهند، آسیب برسانند. سحر، حقیقت دارد؛ یعنی گاه در قلب و عقل و اراده‌ی فرد، اثر می‌گذارد و او را از کاری منصرف و به کاری دیگر، علاقه‌مند می‌کند. از این رو به سحر، «صرف و عطف» نیز گفته‌اند؛ یعنی منصرف کردن و علاقه‌مند ساختن. چنان‌که مردی را به زنش بی‌ رغبت می‌کنند و بر عکس. علما درباره‌ی مصادیق و نمونه‌های سحر یا حد و اندازه‌ی آن، اختلاف نظر دارند؛ علتش، گوناگونی و فراوانی شیوه‌های سحر و جادوست. علامه شنقیتی می‌گوید: «سحر در اصطلاح، تعریف جامع و مشخصی ندارد؛ و این، به سبب تنوع و فراوانی شیوه‌های آن است و نمی‌توان

در میان دو گزینه، قدر مشترکی برای آن مشخص کرد؛ به گونه‌ای که گاه یک تعریف در یک مورد، کامل است و در موردی دیگر، ناقص یا نادرست. از این‌رو علما درباره‌ی حد و اندازه‌ی سحر و ارائه‌ی یک تعریف مشخص از آن، اختلاف نظر شدیدی دارند.^۱

آیا سحر و ساحری حقیقت دارد؟

جمهور علما بر این باورند که سحر، حقیقت دارد و این، دیدگاه اهل سنت و جماعت است. ابن هبیره در کتاب «الإشراف علی مذاهب الأشراف» می‌گوید: «به اجماع علما، سحر، حقیقت دارد، جز ابوحنیفه رحمه الله که گفته است: از نظر من، سحر، حقیقت ندارد». معتزله نیز بر این باورند که سحر، حقیقت ندارد؛ دلیلشان، این است که الله متعال، فرموده است:

﴿يُحْيِلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ [طه: ۶۶].

«در اثر جادویشان چنین به نظر موسی رسید که ریسمان‌ها و عصاهایشان حرکت می‌کند».

این‌ها می‌گویند: ﴿يُحْيِلُ﴾، یعنی چنین تصور می‌شد و این، نشان می‌دهد که سحر، حقیقت ندارد.

دیدگاه درست، این است که سحر، حقیقت دارد؛ همان‌گونه اقوال فراوانی در این باره از صحابه، تابعین و سلف صالح وجود دارد؛ البته تخیل یا ایجاد تصور که حقیقت ندارد، یکی از انواع جادوست.

در بسیاری از موارد، جادوگر برای اجرای جادو یا سحر خود، از غیرالله و ارواح خبیثه کار می‌گیرد تا جادویش به انجام برسد؛ پیامبر ﷺ سحر را در کنار شرک به الله، جزو گناهان بسیار بزرگی برشمرده است که انسان را به هلاکت و نابودی می‌کشاند. همان‌گونه که در «صحيحین» آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». یعنی:

۱- أضواء البيان، شنیطی، ج ۴، ص ۴۴۴.

«از هفت گناه مهلك بپرهیزید». پرسیدند: این‌ها، چه گناہانی هستند؟ فرمود: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، السَّحَرُ...». یعنی: «شرک به الله، سحر و...».

شرک بودن سحر و ساحری از دو جهت می باشد نکته: سحر، از دو جهت ذیل شرک می گنجد:

یکم: در سحر، از جن‌ها و شیاطین، استفاده می‌شود؛ بدین‌سان که ساحر برای نزدیکی به جن‌ها و شیاطین، هر چه از او بخواهند، بر خلاف دستورهای الهی انجام می‌دهد تا او را به مقصودش برسانند؛ به عبارت دیگر، سحر و جادوگری، نتیجه‌ی آموزشی است که شیطان‌ها به جادوگران می‌دهند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر تعلیم می‌دادند».

دوم: در سحر، ادعای غیب وجود دارد؛ یعنی ادعای چیزی که ویژه‌ی الله متعال است:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو: جز الله هیچ‌یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌داند».

ادعای غیب یا ادعای مشارکت با الله در دانستن غیب، کفر و گمراهی آشکاری است.

لذا اصل بر این است که سحر، کفر و شرک می‌باشد؛ گرچه

انواع سحر و حکم آن

برخی از انواع سحر، به حدّ کفر و شرک نمی‌رسند. از این‌رو نتیجه می‌گیریم که از این باب، سحر بر دو گونه است:

نوع اول: شرک است؛ یعنی سحری که به‌واسطه‌ی شیاطین انجام می‌شود؛ در این نوع برای این‌که جادوگر، سحرش را به‌انجام برساند، به قربانی کردن و عبادت و پرستش شیاطین روی می‌آورد.

نوع دوم: ستم و تجاوز است؛ یعنی سحری که به وسیله‌ی معجون‌ها و برخی داروها و مواد عجیب و غریب برای اذیت و آزار مردم و بازداشتن آن‌ها از تصمیم‌ها و اهدافشان به انجام می‌رسد.

نوعی سحر حرکتی یا ورزشی هم وجود دارد که به قدرت جسمی و سرعت حرکت و تردستی برمی‌گردد؛ و نیز نوعی سحر که وارونه جلوه دادن واقعیت است و در واقع نوعی نیرنگ و کلک می‌باشد. چنین مواردی از آن جهت در مجموعه‌ی سحر می‌گنجد که با ظرافت و تردستی انجام می‌شوند، به گونه‌ای که سبب یا علتشان مخفی می‌ماند. زیرا سحر در لغت به کاری گفته می‌شود که علتش ناشناخته باشد. چنان‌که در حدیث آمده است: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا». یعنی: «برخی از سخنان، به سان سحر است»؛ به عبارت دیگر، با این‌که کنه برخی از سخنان، روشن نیست، ولی به چشم می‌آیند.

حکم ساحر در اسلام

حکم ساحر نیز از تقسیم‌بندی انواع سحر که پیش‌تر گذشت، روشن می‌شود و علما در این باره دو دیدگاه دارند:

عده‌ای چون نویسنده‌ی کتاب، امام محمد بن عبد الوهاب، سحر را به طور مطلق کفر دانسته‌اند و این، دیدگاه جمهور علماست. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَٰكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ۖ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَمَرُوتَ ۖ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و از آن‌چه شیاطین، درباره‌ی پادشاهی سلیمان (به هم می‌بافتند و برای مردم) می‌خواندند، پیروی کردند؛ در حالی که سلیمان هیچ‌گاه کفر نورزید. بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر تعلیم می‌دادند و نیز آن‌چه را که بر دو فرشته‌ی بابل (به نام-

های) هاروت و ماروت نازل شد. (آن دو فرشته، طرز باطل کردن سحر را به مردم آموزش می‌دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر این‌که (ابتدا) به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایشیم؛ مبادا کافر شوی».

و برخی از علما به تقسیم‌بندی یادشده تصریح کرده‌اند و همین دیدگاه، صحیح‌تر است؛ لذا کسانی که سحر را کفر دانسته‌اند، منظورشان نوع اول آن بوده است. از آن‌جا که درباره‌ی حکم سحر اختلاف نظر وجود دارد، دامنه‌ی این اختلاف به حکم ساحر نیز رسیده است که آیا به عنوان مرتد، کشته می‌شود یا خیر؟ لذا اگر سحرش، کفر باشد، او را به عنوان مرتد، اعدام می‌کنند و اگر سحرش کفر نباشد، فقط به‌خاطر جلوگیری از تبه‌کاری و اذیت و آزارش، او را به‌قتل می‌رسانند؛ البته با در نظر گرفتن مصلحت که آیا بهتر است او را بکشند یا نه؟

ابن‌هبیره در «الإشراف علی مذاهب الأشراف» می‌گوید: آیا ساحر، صرفاً به‌خاطر جادوگری و به‌کار بردن سحر کشته می‌شود یا خیر؟ مالک و احمد گفته‌اند: آری. و شافعی و ابوحنیفه گفته‌اند: خیر. لذا اگر ساحری، کسی را با سحر خود بکشد، از دیدگاه مالک، شافعی و احمد، باید او را کشت؛ و ابوحنیفه گفته است: کشته نمی‌شود، مگر این‌که این عمل را تکرار نماید یا به کشتن شخص معینی از طریق سحر، اقرار کند. بنابراین، کشتن ساحر از دیدگاه مالک و احمد، یک حد یا مجازات است و از دیدگاه شافعی برای قصاص می‌باشد».

نکته: در سنت رسول الله هیچ خبر مرفوع و متصلی به پیامبر ﷺ در دست نیست که به کشتن ساحر دستور داده باشند. البته ترمذی در «سنن» خود،^۱ و نیز طبرانی در

«الکبیر»^۱ و دارقطنی^۲ و... روایتی در این زمینه نقل کرده‌اند که درخور بررسی است؛ این‌ها از طریق اسماعیل بن مسلم مکی از حسن بصری از جندب از رسول‌الله ﷺ روایت کرده‌اند: «حَدَّثَنَا السَّاحِرُ ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ». یعنی: «حد ساحر، ضربه‌ی شمشیر است». این، خبری است که نمی‌توان آن را مرفوع^۳ دانست؛ یعنی رفع آن صحیح نیست. زیرا درباره‌ی اسماعیل، اضطراب وجود دارد؛^۴ گاه بدون ارسال و انقطاع، یعنی به صورت متصل روایت می‌کند و گاه با ارسال، یعنی به صورت مرسل.^۵

در روایتی که طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل کرده، خالد العبیدی از اسماعیل، متابع نموده است و خالد، ضعیف است. ترمذی، موقوف بودن این روایت را درست دانسته است. وی در «العلل» می‌گوید: «از محمد^۶ درباره‌ی این حدیث پرسیدم؛ گفت: چیزی نیست»؛ یعنی صحتش را رد کرد.

البته این حکم - کشتن ساحر - از تعدادی از صحابه^۷ ثابت است؛ از جمله عمر بن خطاب^۸: احمد در «مسند»،^۹ ابو داود در «سنن»،^{۱۰} و بیهقی در «الکبری»^{۱۱} از بجاله بن

۱- المعجم الکبیر، طبرانی، (۱۶۱/۲)

۲- سنن دارقطنی (۱۱۴/۳)

۳- مرفوع، گفتار یا کرداری است که به پیامبر ﷺ نسبت داده می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که متصل باشد، یا منقطع یا مرسل. البته خطیب، روایت مرسل را مرفوع نمی‌داند؛ بلکه می‌گوید: مرفوع، عبارت است از خبری که صحابی از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند. [مترجم]

۴- یعنی در روایتش اختلافاتی وجود دارد که ترجیح میان آن‌ها ممکن نیست. [مترجم]

۵- مرسل، روایتی است که راوی صحابی، در سندش ذکر نشده باشد. [مترجم]

۶- منظور، استاد او، محمد بن اسماعیل بخاری رحمه‌الله می‌باشد. [مترجم]

۷- مسند احمد، (۹۱/۱)

۸- سنن ابی داود (۳۰۴۳)

۹- السنن الکبری، بیهقی (۱۳۶/۸).

عبده روایت کرده‌اند: عمر بن خطاب - به کارگزارانش - نامه نوشت: هر ساحری را بکشید و ما، سه ساحر را کشتیم.

حفصه رضی الله عنها نیز همین دیدگاه را داشت؛ همان‌گونه که بیهقی در «سنن»^۱ خود از طریق عبیدالله بن عمر از نافع از ابن عمر از حفصه بنت عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که وی، یعنی حفصه، کنیزی داشت که حفصه را سحر کرد و خود به این سحر، اقرار نمود و آن را بیرون آورد. حفصه رضی الله عنها او را کشت. این خبر به عثمان رضی الله عنه رسید؛ عثمان رضی الله عنه ناراحت شد. ابن عمر رضی الله عنهما نزد عثمان رضی الله عنه رفت و گفت: کنیزش او را جادو کرده بود و خود آن را بیرون آورد و به جادویش اقرار نمود. لذا عثمان رضی الله عنه قانع شد. گویا خشم عثمان رضی الله عنه از قتل آن کنیز بدین خاطر بود که او را بدون اجازه‌ی خلیفه کشته بودند.

جندب رضی الله عنه نیز همین دیدگاه را داشته است؛ همان‌گونه که بیهقی در «سنن»^۲ از طریق خالد الحذاء از ابوعثمان نه‌دی چنین داستانی از جندب رضی الله عنه روایت کرده است. احمد می‌گوید: خالد الحذاء از ابوعثمان نه‌دی، حدیث نشنیده است؛ البته در «صحیحین» از طریق خالد از ابوعثمان، حدیث روایت شده است. بخاری در «التاریخ»^۳ این روایت را از طریق عاصم الاحول از ابوعثمان نه‌دی از جندب رضی الله عنه نقل کرده است.

امام احمد بن حنبل رحمه الله می‌گوید: «ثابت است که سه تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قایل به کشتن ساحر بوده‌اند».

۱- سنن بیهقی، (۱۳۶/۸)

۲- سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۳۶.

۳- التاریخ، بخاری، ج ۲، ص ۲۲۲.

علما در این باره که آیه توبه‌ی ساحر پذیرفته می‌شود یا خیر، دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ ابن‌هبیره می‌گوید: «آیا توبه‌ی ساحر پذیرفته می‌شود؟» و سپس می‌افزاید: «دیدگاه مشهور از مالک، ابوحنیفه و احمد، این است که توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و شافعی و احمد - در روایتی دیگر - گفته‌اند: توبه‌اش قبول می‌گردد».

وی، هم‌چنین می‌گوید: «از دیدگاه ابوحنیفه، ساحرِ اهل کتاب نیز مانند ساحرِ مسلمان کشته می‌شود؛ ولی مالک و احمد و شافعی با استناد به داستان لبید بن اعصم، گفته‌اند: کشته نمی‌شود. البته درباره‌ی زنِ مسلمانی که جادوگر است، دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ از نظر ابوحنیفه، زنی که اداعی اسلام می‌کند و جادوگر است، کشته نمی‌شود؛ بلکه او را زندانی می‌کنند و سه امام دیگر، گفته‌اند: حکمش ماندنی حکم مرد است». [پایان سخن ابن‌هبیره]

ناقض هشتم: [دوستی با مشرکان و یاری رساندن به آنان در برابر مسلمانان]

زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَقُولُونَ الَّذِيْنَ كَفَرُواْ لَيْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨١﴾﴾
[المائدة: ۸۰-۸۱].

«بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌گیرند. آنان چه چیز بدی برای خود پیشاپیش فرستاده اند! (بدین‌سان) که الله بر آنان خشم گرفت و آنان برای همیشه در عذاب به سر می‌برند. و اگر به الله و پیامبر و آنچه بر او نازل شده، ایمان می‌آوردند، کافران را به دوستی نمی‌گرفتند؛ ولی بیشترشان منحرف و بدکارند».

الله متعال، دوستی با کافران را از ویژگی‌های منافقان برشمرده و فرموده است:

﴿تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨١﴾﴾ [النساء: ۱۳۸-۱۳۹]

«ای پیامبر! به منافقان مژده بده که عذاب دردناکی (در پیش) دارند! آنان که کافران را به جای مؤمنان به دوستی می‌گیرند؛ آیا عزت را نزد آن‌ها می‌جویند؟ (بدانند که) عزت، همه، از آن الله است».

هم‌چنین بیان فرموده است: کسانی که مشرکان از جمله اهل کتاب را به دوستی می‌گیرند، از جرگه‌ی آنان هستند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱].

«ای مؤمنان! یهودیان و نصرانی‌ها را به دوستی نگیرید. آنان دوستان یکدیگرند. هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه‌ی آنان است».

الله متعال، از دوستی با مشرکان در نهان و آشکار و نیز از وعده‌ی کمک به آنان چه راست باشد و چه دروغ، به‌طور یکسان منع فرموده است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَإِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾﴾ [الحشر: ۱۱].

«آیا منافقان را ندیدی که همواره به برادران (هم‌نوعان) کافر خویش از اهل کتاب می‌گفتند: اگر اخراج شدید، به‌طور قطع با شما بیرون می‌آییم و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی‌کنیم و اگر با شما پیکار شود، قطعاً شما را یاری می‌کنیم. الله، گواهی می‌دهد که آنان دروغگویند».

الله متعال، هیچ عذری برای دوستی با آنان، به جا نگذاشته است؛ لذا طمع دنیا یا ترس از مشرکان، حفظ جان، نگرانی از گردش روزگار و از دست دادن موقعیت و در نتیجه مدارا با آنان، عذرِ موجهی نیست. الله متعال می فرماید:

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ﴾ [المائدة: ۵۲].

«بیماردلان را می بینی که به (سوی دوستی با) یهود و نصارا می شتابند و می گویند: «می ترسیم آسیب و گزندى به ما برسد».

هم چنین می فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [النحل: ۱۰۷].

«این، بدان سبب است که آنان زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و بدان سبب که الله مردم کفرپیشه را هدایت نمی کند».

الله متعال از دوستی با همه ی کافران، چه خویشانند باشند و چه بیگانه، اهل کتاب باشند یا مشرک و مرتد یا از دیگر ملل کفر، منع نموده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۵۷].

«ای مؤمنان! اهل کتاب و کافران را که دینتان را به بازی و استهزا گرفته اند، دوست نگیرید. و تقوای الله پیشه کنید؛ اگر ایمان دارید».

هم چنین فرموده است:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾ [المجادلة: ۲۲].

«هیچ گروهی را نمی‌یابی که با وجود ایمان به الله و رستاخیز، با کسانی دوستی نمایند که با الله و پیامبرش دشمنی می‌کنند؛ هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان ایشان باشند».

الله متعال، به روشنی و با بیانی رسا هشدار داده است: هرکس کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرد و از دوستی با کافران، توبه نکند، او را به دوستان منافق و کافرش ملحق خواهد کرد، در نتیجه چنین شخصی به همان فرجامی گرفتار خواهد شد که سزاوار منافقان است:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۴].
 «ای مؤمنان! کافران را به جای مؤمنان به دوستی نگیرید. آیا می‌خواهید برای الله دلیل آشکاری بر ضد خودتان ایجاد کنید؟».

الله متعال از کسانی که با مشرکان، دوستی می‌کنند، اظهار بیزاری نموده است:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَّهُ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ [آل عمران: ۲۸].

«مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند. کسی که چنین کاری کند، هیچ بهره‌ای از دین و رحمت الله ندارد؛ مگر آن‌که به نوعی از آنان حذر کنید. و الله شما را از نافرمانی خود بر حذر می‌دارد».

الله متعال، به مرتد بودن چنین کسانی حکم کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ﴾ [محمد: ۲۵-۲۶]

«کسانی که پس از آشکار شدن هدایت برای آنان، به آیین باطل خویش بازگشتند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان آراست و

آنان را با آرزوهای دور و دراز فریفت. زیرا آنان به کسانی که وحی نازل شده از سوی الله را نپسندیدند، گفتند: «در برخی از امور از شما پیروی خواهیم کرد». و الله، پنهان کاری ایشان را می داند.

داده های کتاب و سنت در این باره بی شمار می باشد و شارع، به روشنی و در موارد فراوانی به بیان این اصل بزرگ پرداخته است؛ از این رو متون دینی در این باره متواتر و قطعی است. زیرا این، یکی از مهم ترین اصول اسلام می باشد؛ دوستی با کافران و دشمنی با مؤمنان، دین و آیین را از میان می برد. شیخ احمد بن عتیق می گوید: «الله متعال، دشمنی با کافران و دوستی با مؤمنان را واجب قرار داده و بر وجوبش تأکید فرموده است؛ همان گونه که به شدت از دوستی با کافران نهی نموده است. چنان که در کتاب الله، پس از وجوب توحید، هیچ حکمی به روشنی این حکم نیست و این همه دلیل قرآنی درباره اش وجود ندارد».

متأسفانه، جهل و سهل انگاری فراوانی در این باره دیده می شود؛ از این رو برخی با بهانه های واهی به خاطر پیروی از هوا و هوس، دنیا طلبی و محبت پست و مقام، به دوستی با کافران و دشمنی با مؤمنان پرداخته اند و بدین سان این قضیه، به آزمونی بزرگ برای همه تبدیل شده است.

پس دوستی با کافران و حمایت جانی، مالی و نظری از آنان، حرام است؛ گرچه محبتشان در دل نباشد یا شخص، دینشان را برتر از دین مسلمانان نداند؛ زیرا الله متعال به شدت از چنین عملی منع نموده است. همان طور که پیش تر ذکر شد، الله متعال فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱].

«هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه ی آنان است».

و این، بر ظاهر آن، حمل می شود؛ یعنی چنین کسی، حکم کافران را دارد.

ابن القیم می‌گوید: «به یقین هیچ حکمی، بهتر از حکم الله نیست و الله حکم کرده که هرکس با یهودیان و نصرانی‌ها دوستی کند، از جرگه‌ی آنان است. لذا آنان که دوستانشان یهودی و نصرانی هستند، خود نیز حکم یهود و نصارا را دارند».^۱

قرطبی می‌گوید: «﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ﴾، یعنی هرکس آنان را در برابر مسلمانان، یاری کند؛ و بدین سان الله متعال، بیان نموده که چنین کسانی، حکم یهودیان و نصرانی‌ها را دارد؛ و این، مانع از این است که مسلمان از مرتد، ارث ببرد. کسی که با آنان دوستی کرد، ابن ابی بود و سپس این حکم تا روز قیامت درباره‌ی قطع دوستی با غیرمسلمانان، ماندگار ماند».^۲

ابن حزم می‌گوید: «این آیه، بر ظاهر آن حمل می‌شود و نشان‌گر این است که هرکس با یهود و نصارا، دوستی کند، کافر است و در این باره دو تن از مسلمانان، با هم اختلاف نظر ندارند».^۳

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَیْنٌ أَخْرَجْتُمْ لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِیكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الحشر: ۱۱].

«آیا منافقان را ندیدی که همواره به برادران (هم‌نوعان) کافر خویش از اهل کتاب می‌گفتند: اگر اخراج شدیدی، به‌طورقطع با شما بیرون می‌آییم و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی‌کنیم و اگر با شما پیکار شود، قطعاً شما را یاری می‌کنیم. الله، گواهی می‌دهد که آنان دروغگویند».

۱- احکام اهل الذمه، ابن القیم، ج ۱، ص ۶۷.

۲- تفسیر قرطبی (الجامع لأحكام القرآن)، ج ۶، ص ۲۱۷.

۳- المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۳۵.

شیخ سلیمان بن عبدالله ضمن اشاره به این آیه می‌گوید: «وقتی وعده‌ی پنهانی به مشرکان برای یاری رساندن به آنان یا خروج با آن‌ها، کفر و نفاق است، گرچه وعده‌ی دروغینی باشد، پس روشن است کسی که صادقانه و آشکارا به آن‌ها وعده‌ی یاری می‌دهد و از آنان اطاعت می‌کند و به کمک کردن به کافران، فرامی‌خواند، و از کمک مالی و نظری به آن‌ها دریغ نمی‌کند و در جرگه‌ی آنان قرار می‌گیرد، چه حکمی دارد؟ این، در حالی است که منافقان، فقط از ترس این‌که آسیبی به آن‌ها برسد، چنین کاری کردند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ﴾ [المائدة: ۵۲].

«بیماردلان را می‌بینی که به (سوی دوستی با) یهود و نصارا می-شتابند و می‌گویند: «می‌ترسیم آسیب و گزندى به ما برسد».

[پایان سخن شیخ سلیمان]

لازمه‌ی یزاری جستن از دشمنانِ الله و دشمنانِ دین و دوستانش، این است که مسلمان، با دوستانِ الله، دوستی کند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [المائدة: ۵۵].

«تنها الله و پیامبرش و مؤمنان، دوستِ شما هستند».

هیچ مسلمانی در دوستی با کافران و کمک کردن به آن‌ها در برابر مسلمانان، معذور نیست؛ مصلحت یا نفع توحید، بزرگ‌ترین مصلحت امت است و فساد و تباهیِ شرک، بزرگ‌ترین فسادى است که باید آن را ریشه‌کن کرد. لذا کمک کردن به کافران در برابر مسلمانان به طمع دست‌یابی به دنیا یا حفظ مال و قدرت، جایز نیست و حتی به‌خاطر حفظ جان نیز هیچ توجیهی ندارد. لذا دریافتیم که یاری رساندن به کافران، کفر و ارتداد از دین است و علما اجماع (اتفاق نظر) دارند که هرکس اهل کتاب و دیگر کافران را بر ضد

مسلمانان کمک کند یا به هر شکلی به آنان، یاری رساند، همانند آن‌ها و کافر است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَآءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱].

«ای مؤمنان! یهودیان و نصرانی‌ها را به دوستی نگیرید. آنان دوستان یکدیگرند. هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه‌ی آنان است».

شیخ سلیمان بن عبدالله آل‌شیخ رحمه‌الله می‌گوید: «هرکس، از ترس مشرکان و مدارا با آنان و برای دفع شرارتشان، با دین آنان اظهار موافقت و هم‌سویی کند، خود نیز همانند آنان کافر است؛ هرچند دینشان را بد بداند با آن‌ها بغض و دشمنی داشته باشد و اسلام و مسلمانان را دوست بدارد. حال که چنین است، پس کسی که در امنیت به‌سرمی‌برد و آنان را به حضور می‌خواند و اظهار موافقت با دینشان را می‌کند و با نصرت و حمایت مالی، به آن‌ها کمک می‌نماید و با آنان رابطه‌ی دوستانه‌ای دارد و دوستی با مسلمانان را قطع می‌کند و پس از این‌که سرباز خدمت‌گزار اخلاص و توحید و موحدان بوده است، در جرگه‌ی سپاهیان شرک قرار می‌گیرد، هیچ مسلمانی در کفر چنین شخصی شک ندارد و به‌یقین چنین فردی از سرسخت‌ترین دشمنان الله و پیامبرش به‌شمار می‌آید. تنها کسی از این حکم، مستثنا می‌شود که تحت اجبار قرار می‌گیرد و او، کسی است که مشرکان بر او چیره می‌شوند و به او می‌گویند: کافر شو و چنین و چنان کن کن، و گرنه، با تو چنین و چنان می‌کنیم و تو را می‌کشیم؛ یا او را می‌گیرند و شکنجه می‌کنند تا به‌زبان آن‌چه را که خواست آن‌هاست، بگوید. اگر با ایمان و اطمینان قلبی، خواسته‌ی آن‌ها را بر زبان بیاورد، گناهی بر او نیست. البته علما، اتفاق نظر دارند که اگر کسی، از روی شوخی، سخنی کفرآمیز

بگوید، کافر است؛ پس حکم کسی که از روی ترس یا به خاطر دنیاطلبی، کفر می‌گوید، کاملاً روشن است».^۱

از این رو شریعت، به هجرت از سرزمین کفر به سرزمین اسلام دستور داده است؛ زیرا اقامت در سرزمین‌های کفر، معمولاً با اظهار دوستی با کافران و تلاش برای جلب رضایتشان و خرده‌گیری بر مسلمانان، همراه است. ابن حزم اندلسی در «المحلی» می‌گوید: «کسی که دارالاسلام را رها می‌کند و به دارالحرب - به مناطق کافران ستیزه‌جو - می‌رود، مولای خویش، الله تعالی را رها کرده و از حاکم و جماعت مسلمانان گریخته است. در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از هر مسلمانی که در میان مشرکان اقامت می‌کند، مبرا می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله از کسی جز کافر، برائت نجسته است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱].

«و مردان و زنان باایمان، یار و یاور یکدیگرند».

ابومحمد رحمه‌الله می‌گوید: لذا این دیدگاه، درست است که هرکس به مناطق کفار ستیزه‌جو برود و با پیوستن به کفار رویاروی مسلمانان قرار بگیرد، با این عمل، مرتد و از دین، خارج می‌شود و همه‌ی احکام مرتد به او تعلق می‌گیرد؛ از جمله وجوب قتلش در نخستین زمان ممکن، مباح شدن مالش، و نیز باطل شدن عقد ازدواجش با همسر مسلمانش؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه از هیچ مسلمانی بی‌زاری نجست. ولی اگر کسی به خاطر ترس از ظلم، به دارالحرب فرار کند، ولی با مسلمانان نجنگد و به کفار در برابر مسلمان یاری نرساند و کسی هم در میان مسلمانان نیابد که به او پناه دهد، از آنجا که ناگزیر بوده است، گناهی بر او نیست». [پایان سخن ابن حزم]^۲

۱- ر.ک: مقدمه‌ی کتاب «الدلائل».

۲- المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۱۹۹-۲۰۰.

دوستی و دشمنی به خاطر الله، از استوارترین ریسمان‌های ایمان

دوستی و دشمنی به خاطر الله، یکی از استوارترین ریسمان‌های ایمان می‌باشد و الله متعال به خاطر حمایت از این اصل بزرگ از تشبه یا همانند شدن به کفار در روش‌ها و شیوه‌های ظاهری منع فرموده است؛ گرچه شخص مسلمان، در باطنش هیچ محبتی به کفر و شیوه‌های کافران نداشته باشد. احمد و ابوداود از حسان بن عطیه از ابومنیب جرسی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ». یعنی: «کسی که خود را به گروهی همانند کند، جزو آنان است».

البته برای مسلمانی که در دارکفر است و از مخالفت ظاهری با کافران می‌ترسد، جایز است که در لباس و شکل ظاهری خود مطابق روش آن‌ها عمل نماید. زیرا پیامبر ﷺ به مخالفت ظاهری با مشرکان، در حالت ضعف دستور نداده است؛ بلکه فرمان پیامبر ﷺ به اصحابش این بود که پس از ظهور و غلبه‌ی اسلام و مسلمانان، آشکارا با کفار مخالفت کنند.

یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های دوستی با کافران که نقض آشکار ایمان است، نشست‌ها، گردهمایی‌ها و کنفرانس‌هایی است که برای وحدت و تقریب ادیان و از میان بردن اختلافات عقیدتی برگزار می‌گردد. این مسأله به اندیشه‌های پلید ملحدان صوفی‌مسلك گذشته از قبیل تلمسانی، ابن سبعین و ابن هود برمی‌گردد که با قالبی نوین به نام اندیشه‌ی ماده‌باوری و لیبرالی مطرح و پی‌گیری می‌شود؛ این‌ها در اصل الحاد و دین‌گریزی یا مخالفت با اصول دینی، با هم‌مراهمانی گذشته‌ی خود هم‌سو هستند و می‌خواهند اسلام را کنار بزنند و آن را از متن زندگی به حاشیه برانند.

نکته: حکم کمک گرفتن از کفار در جنگ با گروهی دیگر از کفار

کمک گرفتن از کافران در نبرد با گروهی دیگر از کفار، مورد اختلاف کارشناسان و علمای دینی است؛ برخی از علما، از این کار به‌طور مطلق منع کرده‌اند و برخی هم این کار را با

توجه به پاره‌ای از شرایط از قبیل نیاز شدید به کمک آنان یا امنیت و اطمینان خاطر از عدم خیانتشان به مسلمانان، جایز دانسته‌اند.

اما درباره‌ی کمک گرفتن از کافران برای پیکار با مسلمانان آشوب‌گر، بیش‌تر علما بر این باورند که جایز نیست؛ به‌ویژه زمانی که این امر به چیرگی یا تقویت کفار در برابر مسلمانان بینجامد و نفعش برای کافران بیش از فوایدی باشد که عاید مسلمانان می‌شود. در این صورت کمک گرفتن از کافران در برابر مسلمانان آشوب‌گر، در این هشدار الله ﷻ می‌گنجد که فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱].

«هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه‌ی آنان است.»

گاه حکم کمک گرفتن از کافران در جنگ و نبرد، به حدّ کفر و ارتداد (خروج از دین) نمی‌رسد. ابن حزم اندلسی می‌گوید: «اگر مرزبان یا نظامی مسلمانی از روی تعصب کاری و امثال آن، از مشرکان ستیزه‌جو کمک می‌گیرد و دستشان را برای کشتن مخالفانش یا به اسارت گرفتن آن‌ها و یا غصب اموالشان باز می‌گذارد، در صورتی که خود، مافوق کافران است و کافران، زیر دست او و تحت فرمانش هستند، به سبب ارتکاب چنین عملی، کافر نیست؛ زیرا هیچ دلیلی در قرآن و اجماع وجود ندارد که چنین شخصی، مرتکب کفر شده است. اما اگر خود، مأمور و تحت فرمان کافران بوده و چنین عملی را به امرِ آن‌ها انجام داده است، در کفرش شکی نیست و در صورتی که هر دو طرف - مسلمان و کافر - یک رتبه داشته باشند و هیچ‌یک مافوق دیگری نباشد، ارتکاب چنین عملی را کفر نمی‌دانیم. والله، داناتر است.»^۱

۱- المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، صص ۲۰۰-۲۰۱.

ناقض نهم: [هرکس معتقد باشد که برای برخی از مردم، گنجایش یا اجازه‌ی خروج از شریعت محمد ﷺ وجود دارد، - مانند گنجایشی که برای خروج خضر از شریعت موسی ﷺ وجود داشت- کافر است]

این مورد، شامل مورد سوم نیز می‌شود؛ همان‌طور که پیش‌تر گذشت، مؤلف در گزینه‌ی سوم به عنوان یکی از نواقض اسلام گفته است: «کسی که مشرکان را کافر نداند یا در کفرشان شک کند یا مذهب و آیین آنان را درست بیندارد، کافر است». لذا اگر کسی بر این باور باشد که برای برخی از مردم ایرادی ندارد که به‌سان روی‌کرد خضر درباره‌ی آیین موسی ﷺ، شریعت محمد ﷺ را ترک کنند، در حقیقت کسی را که به دینی جز اسلام روی آورده، کافر ندانسته است؛ و این، نقض اسلام به‌شمار می‌آید و به معنای انکار متون کتاب و سنت است که نشان‌گر فراگیر بودن رسالت پیامبر این امت است؛ یعنی انکار عملی این‌که الله ﷻ محمد مصطفی ﷺ را برای همه‌ی مردم، برانگیخته است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبا: ۲۸].

«و ما تو را جز مژده‌دهنده و هشداردهنده به سوی همه‌ی مردم نفرستادیم».

و می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«بگو: ای مردم! به‌راستی من فرستاده‌ی الله به سوی همه‌ی شما هستم».

و می‌فرماید:

﴿تَبٰرَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الفرقان: ۱].

«بس والا و بابرکت است ذاتی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده‌ی جهانیان باشد».

یعنی به کسانی را که از او اطاعت می‌کنند، نوید بهشت دهد و کسانی را که از او نافرمانی می‌نمایند، از آتش دوزخ بترساند.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

«بی‌گمان دین حق نزد الله اسلام است».

یعنی الله ﷻ دین دیگری جز اسلام را نمی‌پذیرد؛ اسلام، پیروی از پیامبران و پیام‌هایی است که در هر دوران از سوی الله ﷻ آوردند تا این‌که سلسله‌ی نبوت با بعثت پیامبر این امت، محمد ﷺ پایان یافت و بدین‌سان همه‌ی راه‌های منتهی به الله، بسته شد و تنها یک راه باقی ماند؛ یعنی راه محمد مصطفی ﷺ. لذا اگر کسی که پس از بعثت پیامبر ﷺ پا به عرصه‌ی هستی گذاشته است، با دینی جز اسلام از دنیا برود، از او پذیرفته نمی‌شود. همان‌گونه که الله متعال فرموده است:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: ۸۵].

«و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود».

بدین‌سان الله متعال بیان فرموده که فقط دین اسلام، قابل قبول است.

در حدیث صحیح آمده است: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتٍّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهُورًا وَمَسْجِدًا، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخُتِمَ بِي النَّبِيُّونَ». یعنی: «با شش ویژگی بر سایر پیامبران، برتری یافتم». یعنی شش ویژگی به من عطا شده است که پیش از من، هیچ پیامبری از آن‌ها برخوردار نشد. «سخنان جامع - قرآن و سنت - به من داده شده است؛ از مسافت یک ماه، دشمنانم، دچار ترس و وحشت می‌شوند؛ مال غنیمت برای من حلال شده است؛ زمین، برای من مسجد و پاک گردیده است؛ به‌سوی همه‌ی مردم فرستاده شده‌ام و با بعثت من، نبوت پایان یافت».

و در حدیث صحیح دیگری آمده است: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بُعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ». یعنی: «به سوی - همهی نژادها - سیاه و سرخ (و عرب و غیرعرب) فرستاده شدم».

امام احمد در «مسند» خود از مجالد از شعبی از جابر بن عبدالله روایت کرده است: عمر بن خطاب رضی الله عنه با کتابی که از اهل کتاب به دست آورده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آن را خواند، یعنی از محتوایش اطلاع یافت، خشمگین شد و فرمود: «أَمْتَهُوْكَوْنَ فِيْهَا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَفِيَّةً لَا تَسْأَلُوهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَيُخْبِرُوكُمْ بِحَقِّ قَتْلِكُمْ بِهِ أَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوا بِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي». یعنی: «ای پسر خطاب! آیا شما در دین خود سرگردان هستید؟ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من آیینی توحیدی برای شما آورده‌ام که - هرگز دچار تحریف نمی‌شود و - روشن، خالص و پاک است. از اهل کتاب چیزی نپرسید؛ زیرا ممکن است پاسختان را به درستی بدهند و راست بگویند، ولی شما انکار کنید یا پاسخ نادرستی به شما بدهند یا دروغ بگویند و شما تصدیقش کنید. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر موسی صلی الله علیه و آله زنده بود، حق نداشت خودسرانه کاری انجام دهد جز این که از من پیروی کند».

حکم کسی که یکی از احکام موجود در قرآن یا سنت ثابت شده را انکار کند

هرکس، یکی از احکام موجود در قرآن یا سنت ثابت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله را رد و انکار کند، کافر است؛ پس حکم کسی که همهی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار می‌نماید، کاملاً روشن می‌باشد. لذا بر کسی که به شریعت محمد صلی الله علیه و آله ایمان می‌آورد، واجب و لازم است که به همهی رسالتش اعم از همهی نواهی و فرمان‌های آیین محمدی ایمان داشته باشد؛ و گرنه، ایمان به بخشی از آیین محمدی، سودی به حالش ندارد. همان‌طور که در حدیث صحیح

آمده است: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ». ^۱ یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هرکس از این امت، یهودی باشد یا نصرانی، نام و دعوت مرا بشنود و در حالی بمیرد که به رسالتم ایمان نیاورده، جزو دوزخیان است».

آیا وارد جهنم می شود کسی که برایش جواز خروج از آیین محمدی وجود دارد؟! ابن حزم اندلسی می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان را بر کسی که نام و آوازه‌ی ایشان و دعوتشان را می شنود، واجب قرار داده است؛ یعنی بر هر مشرکی که در گوشه و کنار دنیا، در جنوب، شمال، شرق، و در جزایر و مناطق دورافتاده زندگی می کند و نام و آوازه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او می رسد، واجب است که برای شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آگاهی از دعوت و وضعیت ایشان و در نتیجه ایمان به آن بزرگوار، به تحقیق و بررسی بپردازد».

به تواتر ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان الله متعال، نامه‌ها و فرستادگانش را نزد حکام و شاهان مناطق مختلف و بسیاری از قبایل و طوایف عرب و غیرعرب فرستاد و همه‌ی آنان اعم از باسواد و بی سواد را به سوی آیین خود فراخواند؛ آیینی که شریعت‌های گذشته را منسوخ و باطل کرد.

ناقض دهم: [روی گردانی از دین الله متعال، به گونه‌ای که نه آن را فراگیرد و نه به آن عمل کند]

دلیلش، این است که الله متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [السجده: ۲۲].

«و کیست ستمکارتر از کسی که با آیات پروردگارش پند داده شود و سپس از آن روی بگرداند؟ همانا ما از گنهکاران انتقام می‌گیریم».

پیش‌تر حدیثی ذکر شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱. یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هرکس از این امت، یهودی باشد یا نصرانی، نام و دعوت مرا بشنود و در حالی بمیرد که به رسالتم ایمان نیاورده، جزو دوزخیان است».

مقصود و معنای روی گردانی

منظور از روی گردانی یا اعراض کفرآمیز، این است که بنده از فراگیری اصل این دین، روی گردانی کند؛ یعنی آن را ترک یا رد نماید. به عبارت دیگر از دین الله، روی گردان باشد، بدین‌سان که نه آن را بیاموزد و نه به آن عمل کند؛ و این، کفر است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ﴾ [الأحقاف: ۳].

«و کافران از هشدار می‌شوند، روی گردانند».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ [ال عمران: ۳۲].

«بگو: از الله و پیامبر اطاعت کنید؛ و اگر سرپیچی کنید، بدانند که الله کافران را دوست ندارد».

الله متعال، از کسی که عمل نمی‌کند، نفی ایمان نموده است؛ گرچه در گفتار و ادعا،

دین را قبول داشته باشد. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۴۷].

«و می گویند: به الله و پیامبر ایمان آوردیم و اطاعت نمودیم و آن گاه پس از این ادعا گروهی از آنان روی می گردانند. و آنان، مؤمن نیستند».

و می فرماید:

﴿فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾ [۱۴-۱۶] ﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى﴾ [۱۵] ﴿الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾ [۱۶]

«و به شما نسبت به آتشی که زبانه می کشد، هشدار دادم و تنها بدبخت ترین انسان ها، واردش می شود؛ کسی که (حق را) انکار کرد و روی گرداند».

سرپیچی و روی گردانی، غیز از تکذیب و انکار است. الله متعال می فرماید:

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى﴾ [۳۱] ﴿وَلَكِنَّ كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾ [۳۲] [القیامة: ۳۱-۳۲].
«(انسان کافر) نه (پیامبر را) تصدیق نمود و نه نماز گزارد؛ بلکه تکذیب کرد و روی گرداند».

بدین سان سرپیچی را در برابر عمل قرار دارد نه در برابر تصدیق؛ لذا سرپیچی و روی گردانی به معنای روی گردانی از اطاعت است.

کفر، همان گونه که در اعتقاد یا با انکار حقیقت است، در عمل نیز می باشد؛ در نتیجه هم کفر اعتقادی و گفتاری وجود دارد و هم کفر عملی. هم چنین کفری که با روی گردانی، سرپیچی و ترک کردن و رد نمودن است. بنابراین، روی گردانی از دین الله متعال، بدین معناست که بنده، نه آن را بیاموزد و نه به آن عمل کند و نسبت به ترک فرمان های الهی یا دوری از کارهای حرام و جعل و بی اطلاعی از احکام شرعی، بی پروا باشد.

بندهی مکلفی که از فراگیری دین و عمل به آن، روی گردان است، با انجام هیچ یک از کارهای نیکی که جزو شاخه های ایمان به شمار می آید یا به خاطر برخورداری از پاره ای از ویژگی های نیک، از این قاعده- یعنی ناقض دهم که مستلزم عدم اقرار بنده به شهادتین است- مستثنا نمی باشد؛ زیرا بسیاری از ویژگی های نیک مانند نیکی به همسایه، میهمان نوازی، خودداری از اذیت و آزار دیگران، نیکی به پدر و مادر، زدودن اشیای آزاردهنده از سر راه ها، صدقه دادن و امانت داری و امثال آن، میان کافر و مسلمان، یکسان است. این جاست که باید بدانیم روی گردانی از دین الله متعال، زمانی منتفی است و بنده، از این مسأله به عنوان یکی از نواقض اسلام، در سلامت است که یکی از واجبات ویژه ی اسلام را انجام دهد؛ یعنی به یکی از اعمالی چون نماز، زکات، روزه و حج که جزو ارکان اسلام می باشد و پیامبر ﷺ آن را آورده است، عمل کند؛ به عبارتی اگر با ایمان و امید به پاداش الهی، به بخشی از ارکان اسلام عمل نماید، از خطر روی گردانی از دین که نقض اسلام محسوب می شود، بدور و سالم می باشد.

شیخ الاسلام، ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «شخصی که به هیچ یک از واجبات خاص و ویژه ای که محمد مصطفی ﷺ آورده است، عمل نمی کند، به الله و پیامبرش ایمان ندارد و مسلمان به شمار نمی آید».^۱

انواع روی گردانی از دین الهی

بنابراین، دو نوع روی گردانی از دین الهی وجود دارد:

یکم: باعث خروج بنده از اسلام است.

دوم: بنده را از دایره ی اسلام، اخراج نمی کند.

۱- المجموع، ابن تیمیه، ج ۷، ص ۶۲۱.

نوع اول که مورد اشاره‌ی علامه محمد بن عبدالوهاب بوده است، بیان شد؛ اما نوع دوم، این است که بنده، با این‌که از اصل ایمان برخوردار است، شهادتین می‌گوید، ولی از انجام واجبات، سرپیچی و روی‌گردانی می‌نماید.

آیا کسی بخاطر ندانستن و فراتر رفتن دین معذور است؟

نکته: نادانی و جهالت برای کسی که از فراگیری دین و عمل به آن، روی‌گردان است و می‌تواند جهلش را برطرف سازد، عذر به‌شمار نمی‌آید؛ و گر نه، جهل از علم بهتر بود. ابن‌القیم می‌گوید: «هرکس، از رجویی به وحی الهی که همان علم الهی و فراگیری دین اوست، روی‌گردان باشد، ناگزیر روز قیامت خواهد گفت:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾ [الزخرف: ۳۸].

«ای کاش میان من و تو (ای شیطان هم‌نشینم) به اندازه‌ی شرق و غرب فاصله بود؛ چه هم‌نشین بدی بودی!».

یک سؤال: با توجه به این‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهِتَدُونَ﴾، آیا عذر کسی که در ضلالت و گمراهی به‌سر می‌برد و خود را هدایت‌یافته می‌پندارد، پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: خیر؛ این شخص و هر گمراهی که منشأ و سبب ضلالتش، روی‌گردانی از وحی و علمی باشد که پیامبر ﷺ آورده است، هرچند خود را هدایت‌یافته بپندارد، هیچ عذری ندارد. زیرا کوتاهی، از خود اوست که از پیروی از دعوت‌گر هدایت، روی‌گردانی کرده است و به خاطر این کوتاهی و روی‌گردانی، هیچ عذری از او پذیرفته نیست. بر خلاف کسی که رسالت و پیام الهی به او نمی‌رسد و خود نیز توانایی رسیدن یا دست‌یابی به آن را ندارد. روشن است که حکمش فرق می‌کند. هشدار قرآن، درباره‌ی دسته‌ی اول

می‌باشد؛ اما قرآن، نشان‌گر این است که الله متعال، هیچ قومی را پیش از اتمام حجت، عذاب نمی‌کند»^۱.

آیا بین شوخی و جدی بودن یا ترس داشتن در این نواقض عذر می‌باشد؟

سپس مؤلف رحمه‌الله، در پایان می‌گوید: «شوخی، جدی و ترس درباره‌ی همه‌ی این نواقض، یکسان است؛ مگر این‌که اجباری در کار باشد».

پیش‌تر، در ناقض ششم، پیرامون شوخی سخن گفتیم و دریافتیم که ارتکاب هر یک از نواقض اسلام، هر چند از روی شوخی باشد، کفر است؛ همان‌گونه که الله متعال به کفر مسخره‌کنندگان، حکم فرموده است:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶].

«و اگر آنان را بازخواست کنی، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید».

این، حکم شوخی است؛ لذا ناگفته پیداست که هرکس، به‌جدی مرتکب هر یک از نواقض اسلام شود، به مراتب کفر و جرمش بیشتر خواهد بود و هیچ اختلافی در این باره وجود ندارد. ابن‌نجیم می‌گوید: «هرکس به‌شوخی یا به‌جدی، کُفر بگوید، از دیدگاه همه‌ی علما، کافر است و اعتقادش، اعتبار ندارد»^۲.

کسی که از روی ترس، کفر بگوید، معذور نیست، مگر این‌که مجبور باشد؛ یعنی به عنوان مثال شمشیری روی گردنش بگذارند و از او بخواهند که کفر بگوید - مثلاً به

۱- مفتاح دار السعادة، ابن‌القیم، ج ۱، ص ۴۳.

۲- البحر الرائق، ابن‌نجیم، ج ۵، ص ۱۳۴.

پیامبر ﷺ دشنام دهد یا برای بتی سجده کند- در صورتی که قلبش به ایمان، آرام و مطمئن باشد، عذرش پذیرفته است. همان گونه که الله ﷻ می فرماید:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النحل: ۱۰۶].

«هر کس پس از ایمان آوردن کافر شود، (گرفتار عذاب می گردد) جز آن که به کفر مجبور شود و قلبش به ایمان، آرام و مطمئن باشد؛ ولی کسانی که سینه‌ی خویش را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، خشم و غضب الله بر آنان است و عذاب بزرگی در پیش دارند».

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: «در مجموع، هرکس، کفر بگوید یا عمل کفرآمیزی انجام دهد، کافر است؛ گرچه خود قصد کفر نداشته باشد. زیرا کم تر کسی، آهنگ کفر می کند یا به کفر، روی می آورد».

کفر، حکمی شرعی است و به کسی کافر گفته می شود که الله و پیامبرش به کفر او حکم کرده باشند؛ لذا تکفیر، حق هیچ کس نیست و حقی است که ویژه‌ی الله ﷻ می باشد.

حکم کسی که جاهل باشد و آگاهی به این نواقض نداشته باشد چیست؟

جهل و ناآگاهی نسبت به دین الله، پایه و اساس تمام مصیبت ها و بدی هاست؛ منشأ همه‌ی گناهان بزرگ و کوچک، جهل و بی علمی است و این گناهان بندگان است که دنیا به سوی بدی و تباهی می کشاند. لذا پایه و منشأ همه‌ی بدی ها، جهل است. تمام بدی ها و ویژگی های نکوهیده، نتیجه‌ی جهل است و همه‌ی ویژگی های نیک و ستوده، ثمره‌ی علم. همان گونه که گفته اند: «بهترین نعمت، عقل و بدترین مصیبت، جهل است».

جهل، رده های گوناگونی دارد و جاهلان، با هم متفاوتند و گاه این تفاوت ها، به اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان است. البته این طور نیست که هر جاهلی، معذور باشد.

جهل و ناآگاهی از اصول دین و اساسی‌ترین مسایل اعتقادی، عذر نیست؛ توحید و یگانه دانستن الله در عبادت و کنار نهادن همه‌ی معبودان باطل، هدف و کنه‌ی شهادتین، و فحوای دین اسلام می‌باشد؛ از این‌رو شریعت به مسایل عقیتی و دانستن اصول دین، تأکید فراوانی کرده است. اصل بر این است که جهل در رابطه با اصول دین و احکام ثابت و نمایان آن، اعتبار ندارد و عذر، محسوب نمی‌شود؛ زیرا همان‌گونه که امام شافعی گفته است: اگر عذر جاهل پذیرفته می‌شد، جهل از علم و دانش، بهتر بود.

لذا جهل مشرکانی که کنار قبور، و بر سر مزارها قربانی می‌کنند و مرده‌ها را به‌فریاد می‌خوانند و از آن‌ها مدد می‌جویند یا از مردگان، درخواست آمرزش و شفاعت می‌کنند، عذر نیست و بنا بر آموزه‌های دین اسلام، شرک اکبر به‌شمار می‌آید. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۚ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آن الله، پروردگار جهانیان است. شریکی ندارد؛ و به توحید امر شده‌ام و من، نخستین مسلمان (اتم) هستم».

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ ۖ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١١٧﴾﴾ [المؤمنون: ۱۱۷].

«و هرکس، معبود دیگری با الله بخواند، هیچ دلیل و برهانی ندارد و جز این نیست که حسابش نزد پروردگار اوست. بی‌گمان کافران رستگار نمی‌شوند».

ناسزاگویی به دین یا به‌ریشخند گرفتن اسلام و نکوهش آن نیز همین‌گونه است؛ یعنی جهل کسی که به اسلام، ناسزا می‌گوید یا بر آن خرده‌گیری می‌کند و آن را به‌ریشخند می‌گیرد، پذیرفته نیست و چنین شخصی معذور نمی‌باشد، مگر کسی که تازه‌مسلمان

است یا در منطقه‌ای دور از مراکز علمی یا در میان کفار، سکونت داشته است. عذر کسی که در میان مسلمانان بوده است، درباره‌ی جهل یا عدمی آگاهی از ارکان اسلام و کارهای حرامی چون زنا، هم‌جنس‌بازی و شراب‌خواری که حرمتشان بر کسی پوشیده نیست، قابل قبول نمی‌باشد.

البته عذر تازه‌مسلمان ناآگاه یا کسی که دور از سرزمین‌های اسلامی یا دور از مناطق و مراکز علمی زندگی می‌کند و از روی ناآگاهی، برخی از واجبات، مانند نماز و زکات را ترک گفته یا مرتکب عمل حرامی چون شراب‌خواری شده است، پذیرفته می‌باشد و ائمه رحمهم الله، در موارد فراوانی این مسأله را ذکر کرده‌اند.

امام قزافی می‌گوید: «جهل بر دو نوع است:

نوع اول: جهلی است که شریعت درباره‌اش آسان گرفته و از کسی که دچار این جهل می‌باشد، درگذشته است. ضابطه‌اش، این است که هرچه پرهیز از آن در حالت عادی، غیرممکن یا دشوار باشد، بخشیده می‌شود.

نوع دوم: جهلی است که شریعت درباره‌اش جدی گرفته و کسی را که دچار این جهل است، نمی‌بخشد. زیرا جزو مواردی است که پرهیز از آن ممکن و آسان می‌باشد و از این‌رو کسی که دچار چنین جهلی است، بخشیده نمی‌شود. این نوع جهل، درباره‌ی اصول دین، اصول فقه و پاره‌ای از فروع آن، موجه و قابل قبول نیست. زیرا شارع، درباره‌ی همه‌ی باورها و اعتقادات، خیلی جدی گرفته است؛ به‌گونه‌ای که اگر انسان، همه‌ی سعی و تلاش خود را برای کسب علم درباره‌ی صفتی از صفات الهی یا سایر مسایل مربوط به اصول دین به‌کار گیرد و با این حال، جهلش برطرف نشود و باوری نادرست در اصول اعتقادی داشته باشد، بنا بر دیدگاه مشهور، کافر است و همیشه در آتش دوزخ خواهد ماند.^۱

۱- الإعلام بقواطع الإسلام، امام قزافی، ص ۷۶.

ابن رجب می‌گوید: «الله متعال و رسول الله ﷺ حلال و حرام را به روشنی بیان کرده‌اند؛ البته برخی از مسایل، روشن‌ترند و حکم آن‌ها واضح و مشهور می‌باشد و جزو اساسی‌ترین مسایل دین به‌شمار می‌آیند و شک و تردیدی درباره‌ی آن‌ها وجود ندارد؛ در سرزمین اسلامی، جهل هیچ‌کس درباره‌ی چنین مسایلی، عذر موجهی نیست که پذیرفته شود. برخی از مسایل، بدین‌اندازه واضح و روشن نیستند و پاره‌ای از مسایل، فقط برای علما و کارشناسان علوم اسلامی، شناخته‌شده هستند و در میان علما، پیرامون حلال بودن یا حرام بودن آن‌ها، اتفاق نظر وجود دارد، ولی بر عموم مردم، پوشیده است. علاوه بر این، مسایلی هم وجود دارد که محل اختلاف علماست و درباره‌ی جواز یا عدم جواز آن‌ها، دیدگاه‌های متفاوتی در میان علما به چشم می‌خورد».^۱

ابن تیمیه ضمن نکوهش اهل کلام می‌گوید: «اگر کسی در رابطه با مسایل مبهم و پوشیده اشتباه کند، فقط خطاکاری است که دچار لغزش و اشتباه شده است و دلیلی بر کفر چنین فردی وجود ندارد؛ ولی در رابطه با مسایل کاملاً آشکاری چون توحید در عبادت الله یکتا و نهی از عبادت غیرالله اعم از فرشتگان، پیامبران، ماه و خورشید، ستارگان، بت‌ها و دیگر مسایلی که همه‌ی مسلمانان - عام و خاص - می‌دانند که جزو اسلام و از بارزترین شعار دینی است و حتی یهودیان و نصرانی‌ها نیز خبر دارند که محمد ﷺ با چنین مسایلی برانگیخته شده و مخالفان چنین قضایایی را تکفیر کرده است، هیچ عذری پذیرفته نیست؛ دستور پیامبر ﷺ درباره‌ی نمازهای پنج‌گانه، دشمنی با یهود و نصارا، مجوسی‌ها، ستاره‌پرستان و مشرکان، و هم‌چنین حرام بودن کارهای زشتی چون زنا، ربا، قمار، شراب‌خواری و امثال آن، جزو مسایلی است که بر هیچ‌کس پوشیده

نمی‌باشد، ولی بسیاری از اهل کلام، درباره‌ی چنین مسایلی لغزیده‌اند و از این‌رو مرتد و کافر می‌باشند».^۱

حکم کفر شخص معین

شیخ سلیمان بن سحمان نجدی می‌گوید: «گفتن این عبارت به صورت مطلق که "فلان سخن کفر است و نمی‌توان به کافر بودن گوینده‌اش حکم کرد"، جهل شدیدی است؛ زیرا این عبارت، فقط بر شخص معین منطبق می‌گردد و تکفیر یک شخص معین، مسأله‌ی مشهوری است. یعنی اگر کسی سخنی بگوید که گفتن آن کفر است، درباره‌ی گوینده‌اش گفته می‌شود: کافر است؛ البته برای تکفیر شخص معین، باید بر او اتمام حجت شود و این در رابطه با مسایلی چون تقدیر و رجاء (امید) است که دلیلشان بر برخی از مردم مبهم یا پوشیده می‌باشد و دیدگاه‌هایی انحرافی درباره‌اش از سوی اهل هوا و هوس مطرح شده است؛ به گونه‌ای که پاره‌ای از سخنان و دیدگاه‌هایشان، به سبب ردّ برخی از دلایل متواتر کتاب و سنت، حاوی مسایل کفرآمیزی است. گفتن سخنی که در آن پاره‌ای از نصوص (متون ثابت دینی) رد می‌شود، کفر است؛ ولی درباره‌ی گوینده‌اش، به کفر حکم نمی‌گردد؛ زیرا احتمال دارد یکی از موانع تکفیر، مانند جهل یا بی‌اطلاعی گوینده از اصل نص، وجود داشته باشد و همان‌گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه - قدس‌الله روحه - در بسیاری از کتاب‌هایش گفته است، احکام شرعی پس از ابلاغ و اتمام حجت، لازم می‌گردد. وی، گفته است: در رابطه با مسایل مبهم، هیچ‌کس تکفیر نمی‌شود؛ ولی روی‌کرد منحرفانه‌ای که برخی‌ها درباره‌ی مسایل آشکار یا اساسی دین دارند، مانع از تکفیرشان نیست. ابن تیمیه پس از بیان این مسأله، نام تعدادی از کسانی را که به‌انحرف رفته‌اند، به عنوان کافر ذکر کرده است».

۱- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۴، ص ۵۴.

در نتیجه کسانی که جهل را به طور مطلق درباره‌ی همه‌ی مسایل، به صورتی یکسان، عذر دانسته‌اند یا عذر ندانسته‌اند، بر خلاف دلایل روشن کتاب و سنت و دیدگاه ائمه حرکت کرده و آهنگِ نادرستی داشته‌اند. لذا کسی که عذر به جهل یا عذر دیگری دارد و عملی انجام می‌دهد که ارتکاب آن کفر است، لزوماً تکفیر نمی‌شود مگر در صورتی که شرایط تکفیر یک شخص معین در او یافت شود و هیچ مانعی برای تکفیر او وجود نداشته باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵].

«و تا پیامبری نفرستیم، هیچ‌کس را عذاب نمی‌کنیم».

ابن تیمیه می‌گوید: «تکفیر یک شخص معین، شرایط و موانعی دارد و تکفیر مطلق، لزوماً به معنای تکفیر یک شخص معین نیست، مگر در صورتی که شرایط تکفیر در شخص، یافت شود و هیچ مانعی برای تکفیر وجود نداشته باشد. امام احمد و عموم فقهایی که این مسایل و عوامل تکفیر را به طور کلی ذکر کرده‌اند، کم‌تر کسی را به طور مشخص تکفیر نموده‌اند و این، مسأله‌ی مذکور را تقویت می‌کند».^۱ ابن تیمیه هم چنین گفته است: «حکم به کافر بودن یک شخص معین یا دوزخی بودن او، باید بنا بر دلیل معین و روشنی باشد و این، به ثبوت شرایط تکفیر و نبودن موانع آن، بستگی دارد».^۲

ابن عبدالوهاب می‌گوید: «مسأله‌ی تکفیر یک شخص معین، مسأله‌ی مشهوری است؛ یعنی اگر کسی سخنی بگوید که گفتن آن کفر است، به طور کلی درباره‌ی گوینده‌اش گفته می‌شود: کافر است؛ البته برای تکفیر شخص معین، باید بر او اتمام حجت شود».^۳

۱- الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۲، ص ۴۸۷.

۲- الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۲، ص ۴۹۸.

۳- الدررالسنية، ابن عبدالوهاب (۲۴۴/۸).

ابن القیم می‌گوید: «اتمام حجت با اختلاف زمان، مکان و اشخاص، متفاوت است؛ نحوه‌ی اتمام حجت الهی بر کفار در هر زمان و در هر منطقه و ناحیه‌ای متفاوت بوده است؛ همان‌گونه که درباره‌ی افراد نیز متفاوت می‌باشد؛ یعنی متناسب با شخصیت آن‌ها. و این به عقل و قدرت تشخیص آن‌ها بستگی دارد، مانند خردسال، دیوانه یا کسی که زبان گوینده را نمی‌فهمد و مترجمی هم برای ترجمه وجود ندارد».^۱

کسی که حجت قرآن یا سنت، به‌صورتی به او برسد که اگر خواسته باشد، درکش می‌کند، ولی به آن توجه نمی‌نماید، جهلش پذیرفته نیست و کوتاهی از خود اوست که حجت قرآن یا سنت را دریافته است؛ در حقیقت، از فهم قرآن و سنت، روی‌گردانی کرده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُذِرُوا مُعْرِضُونَ﴾ [الأحقاف: ۳].

«و کافران از هشدارى که داده مى‌شوند، روی‌گردانند».

حکم کسی که در ارتکاب این نواقض تأویل و توجیه داشته باشد چیست؟

نکته: اصل بر این است که تأویل کسی که یکی از نواقض اسلام را مرتکب می‌شود، قابل قبول نیست؛ زیرا هیچ‌کس بدون تأویل شرک و ظلم به الله عز و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله را و سایر نواقض اسلام را مرتکب نمی‌شود و هرکس، تأویل خودش را دارد که برخاسته از شبهه‌ی قلبی اوست و برای باورش، ادعاهایی هم مطرح می‌کند؛ حتی بت‌پرستان. همان‌گونه که الله عز و جل سخن کافران به پیام‌آور الهی را چنین حکایت فرموده که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند:

﴿إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَنًا وَتَوْفِيقًا﴾ [النساء: ۶۲].

«قصدی جز نیکی و ایجاد سازش نداشتیم».

الله متعال، می فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۚ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ۚ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أُنْزِلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتِ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ۚ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ [النساء: ۶۰-۶۳].

«مگر نمی بینی کسانی را که گمان می برند به آن چه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان آورده اند و می خواهند طاغوت را داور قرار دهند، حال آن که دستور یافته اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار نماید و هنگامی که به آنان گفته شود: به آن چه الله نازل کرده است و به سوی پیامبر روی آورید، منافقان را خواهی دید که از تو روی می گردانند. پس چگونه است که چون به سبب کردارشان مصیبتی به آنان می رسد، نزدت می آیند و به الله سوگند یاد می کنند که قصدی جز نیکی و ایجاد سازش نداشته ایم. الله از آنچه در دلهایشان می گذرد، آگاه است؛ پس از آنان روی بگردان و آنان را پند بده و به آنان سخن رسایی بگو که در آنها اثر نماید».